

فاجعه تصحیح نقد و بررسی کتاب گلشن بلاغت

۱۸۳-۲۳۱

چکیده: گلشن بلاغت مجموعه‌ای از نامه‌ها و منشآت عبدالوهاب معموری، سخندان و ادیب سده دهم و یازدهم هجری است. تاکنون از این مجموعه دو نسخه شناسایی شده که نیلوفر محمدی بر پایه آن‌ها تصحیحی منتشر کرده است. این چاپ نمونه‌ای آشکار از فاجعه تصحیح در سالیان اخیر است. بدخوانی‌های عجیب، تحریف‌ها و تصحیف‌های غریب، نادیده انگاشتن موازین تصحیح علمی و انتقادی از اشکالات عمده اثر حاضر است که ضرورت تصحیح مجدد این کتاب را به وضوح نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: عبدالوهاب معموری، گلشن بلاغت، تصحیح، ضبط‌های نادرست.

گلشن بلاغت، معموری، عبدالوهاب بن

محمد، تصحیح نیلوفر محمدی، چاپ اول،

تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۷.

A Tragedy In Editing
Review of Gulshan Balāghat's book
Saeed Mahdavifar

Abstract: Gulshan Balāghat is a collection of letters and writings of Abdul Wahab Ma'mouri, a literary figure of the tenth and eleventh centuries AH. So far, two manuscripts of this collection have been identified, based on which Niloufar Mohammadi has published an edited version. This edition is a clear example of the catastrophe of the edition in recent years. Strange misreadings, strange distortions and corrections, ignoring the standards of scientific and critical editing are the main drawbacks of the present work, which clearly shows the need for re-editing of this book.

Keywords: Abdul Wahab Ma'mouri, Gulshan Balāghat, Editing, Misspelling.

مأساة التصحيح
مراجعة نقدية لكتاب گلشن بلاغت (= حديقة البلاغة)
سعيد مهدي فر

الخلاصة: گلشن بلاغت (= حديقة البلاغة) هو الكتاب الذي يحتوي مجموعة من رسائل وكتابات عبد الوهاب المعموري الخطيب والأديب في القرنين العاشر والحادي عشر الهجريين. والذي تم العثور عليه حتى الآن هما نسختان من هذا الكتاب، وقد اعتمد عليهما نيلوفر محمدي لتصحيح وطباعة هذا الكتاب. وهذه الطبعة يمكن اعتبارها نموذجاً واضحاً لمأساة التصحيح في السنين الأخيرة. ومن أبرز الإشكالات الواردة على هذا التصحيح هي القراءات الخاطئة العجيبة، والتحريفات والتصحيقات الغربية، وعدم الالتزام بمعايير التصحيح العلمية والنقدية، مما يؤشر بما لا يقبل الشك ضرورة إعادة تصحيح هذا الكتاب. المفردات الأساسية: عبد الوهاب المعموري، گلشن بلاغت (= حديقة البلاغة)، التصحيح، التحريكات الخاطئة.

مقدمه

عبدالوهاب معموری از ادبا و شعرای سده دهم و یازدهم هجری است. خانواده وی از سادات معموریه اصفهان بودند که در دربار صفویه عمدتاً شغل استیفا را بر عهده داشتند (ر.ک: ص ۶۷ و ۶۶)، چنانکه عبدالوهاب خود نیز استیفای فارس را عهده دار بوده است: «حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع استیفای ممالک فارس بر این بنده کمتر و ذره احقر مرجوع شده» (ص ۸۶ و ۸۷). و «بعد از فراغ بال از مشغله استیفای ممالک فارس در خاطر فاتر اراده آن سفر خیراثر مصمم شد» (ص ۸۲). در پی برخی نابسامانی‌های این دولت و بر اثر بعضی بی‌مهری‌ها، برادران وی عبدالرزاق و خلیل‌الله به هند کوچیدند و عبدالوهاب نیز بدان‌ها پیوست. این خانواده در هند نیز از مشاغل دولتی برکنار نبودند، چنانکه میرعبدالرزاق بخشی و وقایع‌نویس گجرات بود (ر.ک: ص ۱۱۴-۱۱۶). عبدالوهاب نیز بنابر تصریح صاحب عرفات العاشقین «داخل امر است و دیوان صوبه شده» (ر.ک: بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۸۵۵).

عبدالوهاب ادیب بود: «به غایت خوش فهم، مستعد، قابل، جامع، داناست. در جمیع فنون هنرمندی خصوص سباق و حساب عدیم‌العدیل است» (همان جا). از وی دیوانی در دست است که نسخه‌ای از آن (با شماره بازبایی ۳۱۴۱۳-۵) در کتابخانه ملی دیده می‌شود. در قصایدش عموماً به خاقانی نظر داشته و برخی از اشعار وی (از جمله شینیه مشهورش) را استقبال کرده است. مثنوی‌ای هم در بحر فرهاد و شیرین سروده که برخی رتبه آن را از دیگر سروده‌هایش بیشتر گفته‌اند (همان جا) و ظاهراً نسخه‌ای از آن (به شماره ۱۰۹) در کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان نگهداری می‌شود (ر.ک: حسینی اشکوری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۸۴ و ۸۵).^۲ معموری همچنین شرحی بر دیوان خاقانی نگاشته که نسخ متعددی از آن در دسترس است. عمده آشنایی اهل ادب با وی به دلیل تألیف همین شرح بوده است.^۳

و اما گلشن بلاغت مجموعه‌ای از منشآت و نامه‌هایی است که معموری به خواهش و استدعای فرزند خود به نیت «حفظ و ترتیب آنچه نوشته می‌شد و مرقوم شده بوده» (ص ۳) مدون کرده است. وی اشاره می‌کند که در این زمان، سفر تیزپای عمر از مرحله شصت قدم عزیمت بیرون نهاده بود (ص ۳). قدر مسلم آنکه تمامی این نوشته‌ها از معموری نیست و برخی از آن‌ها به دلایلی چون اهمیّت و تکمیل دیگر نامه‌ها آمده است. گلشن بلاغت برکنار از برخی فواید ادبی و تاریخی، از جهت شناخت خانواده عبدالوهاب و سرگذشت ایشان منبعی بسیار ارزشمند و بی‌نظیر است. به خصوص نامه‌هایی که وی به برادر بزرگترش عبدالرزاق نوشته، حاوی اطلاعات مهمی در باب زندگی این دو برادر و رجل سیاسی است. همچنین نثر معموری، نثری پیراسته، روان و درخور توجه است.

تصحیح این اثر به اهتمام خانم نیلوفر محمدی بر پایه دو نسخه خطی صورت گرفته است: نسخه خطی دیوان هند که میکروفیلم آن در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۵۸۲۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود و علامت آن در چاپ حاضر حرف «س» است. نسخه دوم نیز در ضمن مجموعه‌ای به

شماره ۸۵۳۷ در کتابخانه یاد شده نگهداری می شود و با حرف «د» مشخص شده است. متأسفانه مصحح دچار لغزش های متعدد و بی شماری شده و حتی ابتدایی ترین موازین تصحیح علمی را در این چاپ رعایت نکرده است. بدخوانی های عجیب، تحریفات و تصحیفات دهشت برانگیز کار ایشان را تبدیل به کشکولی از اغلاط و کاستی ها کرده است، به نحوی که تصحیح علمی و انتقادی این اثر مهم، امری غیر قابل اجتناب و انکار است. ما در بخش نخست این جستار، ملاحظاتی در باب برخی اشکالات کلی این چاپ داشته و در بخش دوم به تحلیل و تصحیح نمونه وار برخی از ضبط های غلط آن پرداخته ایم.

الف. ملاحظات کلی

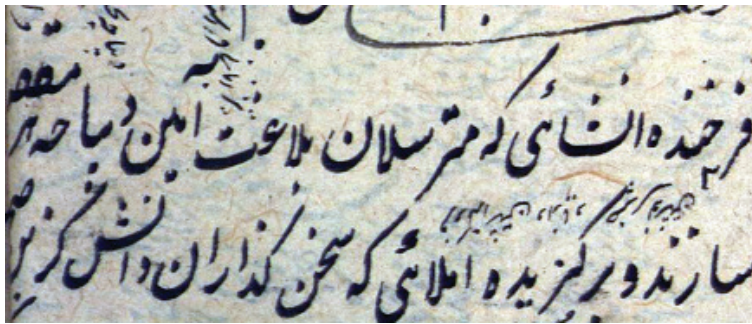
۱. گاه اشتباهاتی در کتاب دیده می شود که نشان از بی دقتی مصحح و مایه شگفتی است، مانند آنچه که مؤلف را فرزند هدایت گفته است: «عبدالوهاب الحسینی الحسنی، فرزند هدایت معموری...» (ص پانزده)، حال آنکه پدر عبدالوهاب، «محمد» نام داشته، معموری خود به صراحت در مقدمه کتاب گفته است: «اما بعد، عبارت آرای این کلام انشایی، عبدالوهاب بن محمد معموری...» (ص ۲). لقب وی نیز «شمس الدین» است: «سیادت و مغفرت پناه مرحومی امیر شمس الدین محمد معموری...» (ص ۶۶). و یا اینکه شماره نسخه دانشگاه را ۲۸۵۵ گفته اند: «و نسخه دیگر آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۸۵۵ نگهداری می شود» (ص هجده)، ولی - چنانکه گفته شد - شماره این نسخه ۸۵۳۷ است (ر.ک: دانش پژوه، ۱۳۶۴: ۱۵۶ و ۱۵۷).

۲. خوانش درست نسخه ها از ضروریات تصحیح است، برخی ویژگی های رسم الخط کهن، شیوه های نگارش بعضی از کاتبان، افتادگی های متن، آسیب دیدگی ها نسخ و... گاهی این امر را با دشواری رو به رو می سازد. با این همه اگر مصحح نتواند متن را به درستی بخواند، هیچ وقت نمی تواند چاپ پیراسته ای از آن ارائه کند. خوشبختانه نسخه دانشگاه نسخه خوش خطی است و نسخه دیوان هند نیز با وجود میکروفیلم بودن ایراد برجسته ای در این باب ندارد، اما سهم عمده ای از اغلاط و کاستی های چاپ حاضر نتیجه بدخوانی مصحح است که در بسیاری موارد، عجیب و شگفت است، مانند بدخوانی «یساقی» به «به ساقی» یا «به رقوم» به «بر رقوم» که در ادامه آن ها را بیشتر بررسی خواهیم کرد.

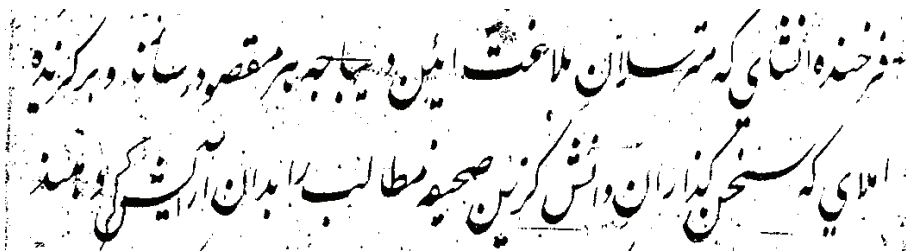
۳. یکی از قواعد مهم و اساسی تصحیح علمی و انتقادی، ثبت دقیق و کامل نسخه بدل هاست. این امر اهمیت غیر قابل انکار و فواید بسیاری دارد. متأسفانه در اثر حاضر آشفتگی بسیاری در آوردن نسخه بدل ها دیده می شود و یک بازگونه گویی کلان در تمامی نسخه بدل ها روی داده است. برای نمونه بند نخست کتاب را (ص ۱) از این منظر بررسی می کنیم:

فرخنده انشایی که مترسلان بلاغت آیین، دیباچه هر مقصود سازند و، برگزیده املائی که سخن گزاران دانش گزین، صحیفه مطالب را بدان آرایش دهند، حمد و ثنای مبدعی است که ارقام وجود کاینات، رقم زده کلک قدرت اوست و اعلان ظهور ممکنات، از مظاهر آثار صنع و صنعت او. دبیری که از ترقیم دو حرف «کاف و نون» چندین سطور بدیعه بر سطح صحیفه ایجاد نگاهشت و نقاب خفا از چهره مخفیات عدم به قدرت خویش برداشت. فصیحی که جبهه شاهد کلام و کلمات را به زیور حسن بیان زینت داد و از پرده حرف، دری بر روی ادراک ارباب معانی گشاد. نگارنده ای که صور بدیعه و تصویرات صنیه کارخانه ابداع، به واسطه مادیات و مجزوات، خامه صنع او از بدایع آثار است و شاهد پرغنج و دلال حکمتش مستور از دیده بینش افکار.

نسخه بدل ها بدین شرح است: «س: سخن گزاران»، «د: ترحیم»، «د: داده» و «د: مستور» ندارد. با کمال شگفتی باید گفت هر چهار نسخه بدل نادقیق است. در هر دو نسخه «سخن گزاران» کتابت شده است، نسخه دانشگاه (ص ۸۱):



نسخه دیوان هند (بی ص):

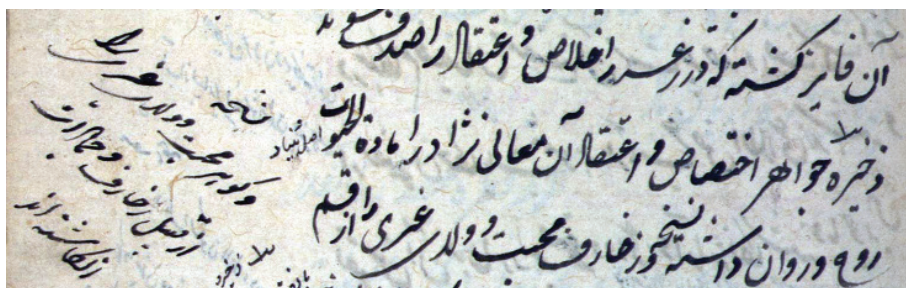


در باب نسخه بدل دوم باید گفت برعکس آنچه ذکر شده، در نسخه دانشگاه «ترقیم» آمده و در نسخه دیوان هند «ترحیم» است. دو نسخه بدل دیگر نیز مطابق نسخه س (دیوان هند) است نه بر اساس نسخه د (دانشگاه). متأسفانه این چنین بدخوانی ها و برعکس گویی ها در سرتاسر این کتاب به وفور دیده می شود. برای مثال در صفحه دوم کتاب ده نسخه بدل وجود دارد که از آن میان هفت مورد

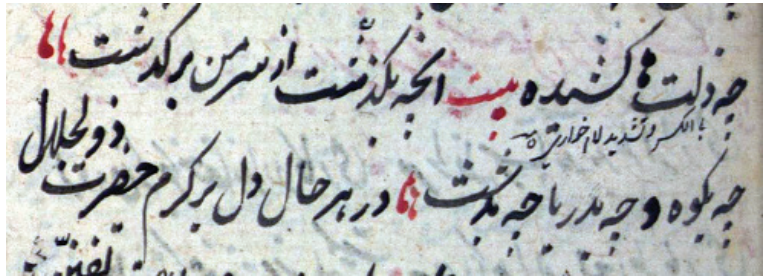
برعکس‌گویی است، یک مورد (سند) بدخوانی نسخه است و یک مورد (چشم) هم دقیق نیست. تنها یک مورد یعنی نسخه بدل شماره ۱۳ درست است. متأسفانه چنین وضعیتی در صفحه سوم و پایانی مقدمه نیز دیده می‌شود و حتی یک نسخه بدل دقیق نیز وجود ندارد. در تمامی صفحات دیگر نیز عمدتاً عنوان نسخه (س و د) برعکس ثبت شده است.

۴. بهره‌گیری از علائم نگارشی در تصحیح متون کهن همواره باید با دقت تمام صورت بگیرد. اثر حاضر از این منظر بسیار ضعیف است. علائم سجاوندی و حتی نیم‌فاصله‌ها در بسیاری از مواضع نادرست به کار رفته و متن را از اصالت خود عاری کرده است. نمونه را: «یعنی کتاب وحی انتساب عالی شأن، رفیع المکان...» (ص ۵)، که «وحی انتساب» و «عالی شأن» صحیح است. نمونه دیگر: «و بالجمله در زمان غیبت بندگان نواب نامدار مملکت مدارخان عالی شأن چه شرح دهد» (ص ۲۷)، پیدا است که خوانش درست «مملکت مدار» است. و: «چون دیده رمد دیده به وسیله کحل الجواهر...» (ص ۴۹؛ ر.ک: ص ۵۹ و ص ۸۷) که باید «رمد دیده» ثبت کرد. و نیز: «اگر به موجب و إذا مَرَضْتُ فهو یشفین ناتوان، بستر حرمان را به دولت مواصلت شربت شفای بخشد...» (ص ۴۹) که باید چنین خواند و ثبت کرد: «اگر به موجب و إذا مَرَضْتُ فهو یشفین ناتوان بستر حرمان را به دولت مواصلت شربت شفای بخشد...».

۵. در نسخ خطی گاه با نشانه‌ها و علائمی برخورد می‌کنیم که عموماً در میان قدما مرسوم بوده است. این علائم می‌تواند درون‌متنی و از سوی مؤلف باشد یا برون‌متنی و از سوی کاتبان یا خوانندگان. از دسته دوم می‌توان به علامت «ن» اشاره کرد که نشانه نسخه است و برای ذکر نسخه بدل در حواشی نسخ خطی دیده می‌شود. گاه به جای این «ن» از واژه «نسخه» استفاده می‌شود:

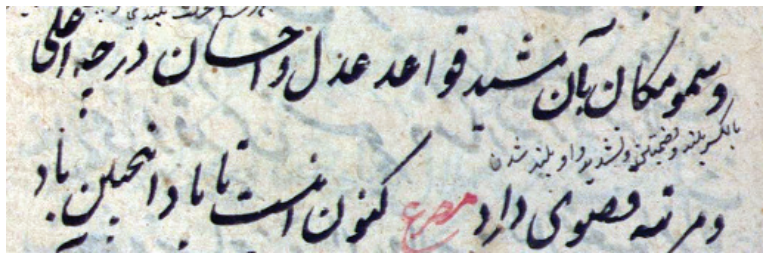


دهشت برانگیز آنکه مصحح در متن چنین آورده است: «نسخه و زخارف محبت و ولای...» (ص ۳۰). مگر می‌شود با عدم آگاهی از چنین مقدمات و مشهوراتی یک تصحیح علمی و پیراسته انجام داد؟! یا علائمی که بعد از مصراع‌ها و ابیات گذاشته می‌شود که گاه سه نقطه و یا سه ویرگول سان روی هم است، مانند: «،» در نسخه دیوان هند یا نشانه‌ای که در نسخه دانشگاه آمده است:



با اینکه این علامت به رنگ سرخ نوشته شده، مصحح آن را «اَمَا» خوانده و در متن مصحح خود آورده است: «اَمَا در هر حال دل بر کرم حضرت ذوالجلال...» (ر.ک: ص ۲۷)! به باور نگارنده این علامت در حقیقت همان علامت ویرگول سان سه گانه است که با کشیدگی همراه شده است.

برای دسته نخست می توانیم از واژه هایی چون «نظم»، «بیت»، «فرد»، «مصرع»، «رباعی»، «قطعه» نام ببریم که رمز استشهاد و آمدن بیت یا مصرعی یا رباعی و قطعه ای است. در تصحیح حاضر گاه این علامت واژه ذکر نشده است، حال آنکه در نسخه آمده است: «به آن مشید قواعد عدل و احسان درجه اعلی و مرتبه قصوی دارد. کنون این است، تا باد، این چنین باد» (ص ۶)، که عبارت «کنون این است، تا باد، این چنین باد» یک مصرع است و در دستنویس نیز قبل از آن لفظ «مصرع» ذکر شده است:



گاه نیز مصحح این رمز و بیت بعد از آن را اساساً درنیافته است: «و در گوشه خمول و زاویه افول با ندیمان غم و الم و انیسان محنت و ندم از بی کسی همراز فرد غم و اندوه و بلاگرد لسانی جمع اند. عاشق «امروز به جمعیت او کم باشد» (ص ۱۵). و در حاشیه نوشته اند: «این عبارت ظاهراً مصرعی از لسانی شیرازی است!» (همان جا). حال آنکه متن باید چنین تصحیح شود: «و در گوشه خمول و زاویه افول با ندیمان غم و الم و انیسان محنت و ندم از بی کسی همراز، فرد:

غم و اندوه و بلاگرد لسانی جمع اند عاشق امروز به جمعیت او کم باشد^۴

این در حالی است که حتی واژه فرد در نسخه دانشگاه با رنگ سرخ مشخص شده است.

۶. توجه به شیوه نگارش قدما در تصحیح متون اهمیت بسیاری دارد. مصحح در به روزسازی این موارد باید اهتمام تام داشته باشد. البته گاه نیاز است رسم الخط کهن به واسطه مقاصد بلاغی و هنری

رعایت شود. گاهی علامت نفی «ن» به صورت مجزا نوشته می شده است که اگر ضرورتی در میان نباشد باید به صورت پیوسته تصحیح شود: «چه خداوند واقف است که هرگز از مضمون حکایات ارباب غرض اطلاعی نداشته و نقوش آن مدعا را بر صفحه دواعی و آرا نه نگاشته» (ص ۳۰)، که بایستی «نگاشته» ثبت شود. حتی مصحح برخی از حروف و پیشوندها را که در قدیم به صورت پیوسته با واژه بعد از خود نوشته می شدند، به درستی ضبط نکرده است، برای نمونه در بسیاری از موارد صورت مستقل «آن» را از واژه بعد یا قبل دانسته و مثلاً «آن حصار» را «انحصار» خوانده است (ص ۲۰، نسخه بدل ۲۲).

۷. گاه برخی نسخ خطی، حواشی سودمندی دارند که بی شک بهره‌گیری از آن‌ها به پیراستگی یک متن منجر می شود. این حواشی عموماً یا توضیح برخی واژه‌ها و عبارات متن است یا ذکر نسخه بدل‌ها و افتادگی‌های آن. خوشبختانه نسخه دانشگاه در مواضع بسیاری حاشیه دارد که عمده آن، معنی لغات و عبارات است. گاه نیز متن با نسخه‌ای سنجیده و ضبط‌هایی (با علامت ن = نسخه) در حاشیه ذکر و اصلاح می شود. پیداست که شخصی که این حواشی را رقم زده، نسخه‌ای دیگر از گلشن بلاغت را در دست داشته و ما را غیرمستقیم از آن بهره‌مند کرده است. متأسفانه در تصحیح متن، توجهی به این امتیاز نشده است. برای نمونه: «چون به واسطه موانع متنوعه از جمله مهجوران صوری است از زمره محرومان معنوی نباشد» (ص ۵۲) که در نسخه دیوان هند «به واسطه وقوع متنوعه متنوعه... آمده است. در نسخه دانشگاه «وقوع» در حاشیه افزوده شده است که این ضبط و این نکته از نگاه مصحح به دور مانده است. در ادامه نیز به مصادیق دیگری از این کاستی اشاره خواهیم کرد.

۸. نمی توان ضبط نسخ را جز در موارد خاص (عمدتاً در تصحیحات قیاسی) تغییر داد که آن هم نیاز به روشنگری صریح دارد. مصحح گلشن بلاغت در برخی مواضع ضبطی آورده که در هیچ کدام از دو دستنویس متن وجود ندارد، برای نمونه در باب این استشهاد از دیوان حافظ:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن

که در نسخه دیوان هند «جفا کشیم» و در نسخه دانشگاه «جفا خوریم» ثبت شده و مصحح بی پشتوانه نسخ آن را تغییر داده است، حال آنکه از ضبط اصلی چنین استشهاداتی می توان در تصحیح متون بهره‌های بسیاری برد.

۹. یکی از اصول مهم پژوهش، رعایت امانتداری و ذکر مآخذ و منابع است، متأسفانه امروزه نقل قول‌های بی‌ارجاع و سرقت از نوشته‌های دیگران بسیار شده است، این کتاب نیز از این عیب برکنار نمانده، چنانکه دو بند پایانی صفحه نوزده و بند نخست صفحه بیستم از مقاله محمدحسین کرمی با عنوان «معرفی شرح عبدالوهاب حسینی بر اشعار خاقانی» گرفته شده است (ر.ک: کرمی، ۱۳۷۴: ۸۵ و ۸۶):

گلشن بلاغت	معرفی شرح عبدالوهاب حسینی
<p>با توجه به سخن تقی اوحدی و اشعاری که از وی روایت کرده، تقریباً تردیدی باقی نمی ماند که آنچه در شرح های خاقانی، گلشن بلاغت و نوشته های معاصرین در خصوص وی آمده اعتباری ندارد، مگر آنکه احتمال ضعیف دهیم که معموری در مدتی از عمر خویش «غنایی» تخلص می کرده است؛ علاوه بر این، استاد احمد گلچین معانی نیز تصریح کرده اند که: «عبد الوهاب معموری و عنایت اصفهانی مذکور در نگارستان سخن (ص ۶۰-۶۸) و تذکره روز روشن (ص ۴۴۱/۴۴۱) و ۴۴۱) همین شاعر است».</p>	<p>با توجه به سخن تقی اوحدی و اشعاری که از وی روایت کرده، تقریباً تردیدی باقی نمی ماند که آنچه در شرح های خاقانی، گلشن بلاغت و نوشته های معاصرین در خصوص وی آمده اعتباری ندارد، مگر آنکه احتمال ضعیف دهیم که معموری در مدتی از عمر خویش «غنایی» تخلص می کرده است. علاوه بر این، استاد گلچین معانی نیز تصریح کرده اند که: «عبد الوهاب معموری و عنایت اصفهانی مذکور در نگارستان سخن (ص ۶۰-۶۸) و تذکره روز روشن (ص ۴۴۱ / ۴۴۱) همین شاعر است».</p>
<p>عبد الوهاب چنان که در عرفات العاشقین تصریح شده، اصفهانی الاصل است و چنان که از متن شرح برمی آید مدتی از عمر خویش را در شیراز و فارس به سر آورده است. در گلشن بلاغت نامه ای از معموری به شاه ابوالولی قاضی عسکر شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) درج شده و به نظر می رسد که وی مدتی در دستگاه شاه طهماسب سمت دیوانی داشته است و همچنین از فتحنامه ای که به مناسبت شکست عثمانی، فرمانده سپاه سلطان مراد ثالث (۸۲۹-۱۰۰۳ق) - پادشاه عثمانی - به ابراهیم خان حاکم لار نوشته برمی آید که معموری تا سال ۹۹۴ (تاریخ شکست عثمان) در ایران به سر می برده و گویا پس از این تاریخ به هندوستان رفته است.</p>	<p>عبد الوهاب حسینی چنانکه در عرفات العاشقین تصریح شده اصفهانی الاصل است و چنانکه از متن شرح برمی آید مدتی از عمر خویش را در شیراز، و فارس به سر آورده است. در گلشن بلاغت نامه ای از معموری به شاه ابوالولی قاضی عسکر شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) درج شده و به نظر می رسد مدتی در دستگاه شاه طهماسب سمت دیوانی داشته است و همچنین از فتحنامه ای که به مناسبت شکست عثمان، فرمانده سپاه سلطان مراد ثالث (۸۲۹-۱۰۰۳) - پادشاه عثمانی - به ابراهیم خان حاکم لار نوشته برمی آید که معموری تا سال ۹۹۴ (تاریخ شکست عثمان) در ایران به سر می برده و گویا پس از این تاریخ به هندوستان رفته است.</p>
<p>بدون تردید معموری، شیعه بوده، زیرا تقی اوحدی در عرفات صراحتاً وی را از سادات معموری اصفهان شمرده است. همچنین نزدیکی وی به دستگاه صفویان، مؤید شیعه بودن وی است. به علاوه شواهد بیانی در لابه لای «شرح دیوان خاقانی» وجود دارد که تعصب وی را به مذهب شیعه نشان می دهد.</p>	<p>بدون تردید معموری، شیعه بوده، زیرا تقی اوحدی در عرفات صراحتاً وی را از سادات معموری اصفهان شمرده است. همچنین نزدیکی وی به دستگاه صفویان، مؤید شیعه بودن وی است. به علاوه شواهد بیانی در لابه لای «شرح دیوان خاقانی» وجود دارد که تعصب وی را به مذهب شیعه نشان می دهد.</p>

می بینیم که حتی این رونویسی نیز از اغلاط شگفت برکنار نمانده و از آن بدخوانی «عثمان» (ر.ک: ص ۷-۱۰) به «عثمانی» و تصحیف شگفت «بیتی» به «بیتی» به یادگار مانده است!

۱۰. استشهدات و بهره گیری از عبارات عربی یکی از اختصاصات نثر معموری است. مصحح در این موارد باید ضمن ثبت صورت اصیل، به تحقیق در باب آن ها نیز می پرداخت که متأسفانه این مهم انجام نشده است. حتی ضبط بسیاری از این موارد نادرست است، مثلاً «أبقاه» به صورت «ابقاره» ثبت می شود، یا «حفظه الله تعالی» به صورت: «حفظه الله و تعالی»، یا جمله عربی «منسجماً لإنجاح مطلبه» را چنین ضبط می کند: «منسجماً لإنجاح الانجاح مطلبه» (ر.ک: ص ۳). در بخش دوم مقاله

به مواردی دیگری از این دست اشاره می‌شود.

ب. تصحیح نمونه‌وار برخی عبارات

۱. ص ۳: «و آنچه از صبابه طبیعت و مسابه فطنت ترشح می‌گردد، به هوای حوادث جذب می‌یافت و به جویبار ضبط و انضباط نمی‌رسید».

در نسخه بدل آمده است که: «د: صبابه»، اما در این نسخه «صبابه» ثبت شده، چنانکه در نسخه س نیز آمده است. صبابه / صباب را به معنی مه و ابر تنک دانسته‌اند: میغ نرم و آن بخاری باشد که در زمستان در هوا پیدا گردد؛ ابرها که متصل به زمین شود و آن را بپوشاند (دهخدا، ۱۳۷۴: ذیل صباب؛ ر.ک: همان: ذیل صباب). نژم یا نرم را برابر این واژه عربی گفته‌اند (ر.ک: همان: ذیل نژم؛ همان: ذیل نرم).

۲. ص ۳: «و بسیاری از مکتوبات مرغوبه مانند آبروی ارباب توقع و اصحاب طمع به باد تفرقه تلف می‌شد».

ضبط «آبروی» براساس نسخه دانشگاه است. در نسخه دیوان هند «آرزوی» ثبت شده که ارجحیت دارد و بافت تصویری کلام نیز آن را تأیید می‌کند. متأسفانه این اختلاف در نسخه بدل‌ها ثبت نشده است.

۳. ص ۶: «به آن مشید قواعد عدل و احسان درجه اعلی و مرتبه قصوی دارد» (ص ۶). در نسخه دیوان هند (س)، «مرتبه اقصی» آمده که ضبط اصیل است و با «درجه اعلی» در تناسب تام. متأسفانه مصحح این ضبط را «مرتبه افضی» خوانده و آن را به نسخه دانشگاه نسبت داده است. در موضع دیگری می‌خوانیم: «بنا بر آنکه بعد از استسعاد وصول آن مطلب اعلی و مقصد اقصی سکن و اعتکاف از لوازم خصال سالکان صافی اعتقاد است...» (ص ۸۲).

۴. ص ۸ و ۹: «از معركة کارزار مجاهدان "و جاهدوا فی الله حتی جهاده" فرار برقرار اختیار کردند و امرای نامداران قوم غدار را تعاقب نموده، بسیاری را از طعن سنان آبدار و زخم سهام روح شکار به خاک هلاک انداخته».

در این موضع بدخوانی صورت گرفته و ضبط اصیل چنین است: «امرای نامدار، آن قوم غدار را تعاقب نموده».

۵. ص ۱۴: «نغمه طیور خراباتیان دیر مغان، طرب افزای خواطر پیر و جوان است و ناله سحرخیزان خواتق انس و جان، منافر طبع و مکروه سمع اشراف و اعیان».

در نسخه دیوان هند «طنبور» آمده که ارجحیت دارد. چنانکه می‌دانیم طنبور، سازی آیینی است و اختصاص آن به برخی فرق صوفیه و اهل دل روشن.

۶. ص ۱۵ و ۱۴: «نغمه طيور خراباتيان دير مغان، طرب افزای خواطر پير و جوان است و ناله سحرخيزان خوافق انس و جان، منافر طبع و مکروه سمع اشرف و اعيان... با وجود استطاعت اين سبقت، اگر به دستور احوال اين بی سرانجام از اوضاع ایام و قاطبه انام، مختل و مفتور باشد، از نتایج اعمال عالمیان است نه از اقتضای طبیعی حکمت مبالغه یزدان».

در هر دو نسخه «اشاعت این سنت» آمده که ضبط اصیل است. گویا مصحح دچار بدخوانی شده است. و اما «مبالغه» قاعدتاً باید «بالغه» باشد، چنانکه در قرآن کریم نیز آمده است: «حِكْمَةٌ بِاللَّغَةِ فَمَا تُغْنِي التُّدْرُ» (القمر ۵۴: ۵). در موضع دیگری گفته است: «اگر به موجب و إذا مَرَضْتُ فهو يشفين ناتوان بسترِ حرمان را به دولتِ مواصلت شربتِ شفای بخشد و توتیای در دیده انتظارکشیده کشند، از غین حکمت بالغه ایشان عجیب و بعید نخواهد بود» (ص ۴۹). و: «نسخه حکمت بالغه الله، مبین رموز لی مع الله» (ص ۷۷). و نیز: «توقع که حکمت بالغه الهی مقتضی شفای این علیل گردد» (ص ۱۳۸). همچنین: «خواست که به حکمت بالغه و قدرت کامله، جوهر روح را به شکلی در آینه شهود جلوه دهد» (ص ۱۳۹).

۷. ص ۱۷: «تا فتاح فتوحات غیبی و فیاض فیوضات لاریبی به افتتاح مراسم افضال و اکرام و مراتب مکارم الطاف و انعام، ابواب نصرت و فیروزی و آثار موهبت و پیروزی به روی ارباب ملک و ملل و دیده اصحاب دین و دول مفتوح و مکشوف سازد».

صورت «مراتب» بر پایه نسخه س است. در نسخه دانشگاه «مرآت» آمده که ضبط مرجح است. یکی از معانی مرآت، دیدار و منظر است، آنجا از روی که چشم بر آن افتد (دهخدا، ۱۳۷۴: ذیل مرآة). و اما در باب «پیروزی» باید گفت در هر دو نسخه «بهروزی / بهروزی» ثبت شده که بدخوانی و تحریف آن به پیروزی هیچ وجهی ندارد.

۸. ص ۱۸: «که نسیم افضال "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا" وقتی تَبَسُّم پذیرد و غنچه اقبال "و يَنْصُرَكَ اللهُ نَصْرًا عَزِيزًا" لابد زمانی تَبَسُّم پذیرد».

در هر دو نسخه س و د «تنسیم» و «تبسیم» آمده که ضبط های مرجح است. معموری تنسیم را در مواضع دیگری نیز به کار برده است: «و نسیم عنبرشمیم "الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن" از مهبت تکلم تنسیم پذیرفت» (ص ۳۸). و: «تا آنکه یک دو سال قبل از این از تنسیم نسیم فایحه آن دیار استشمام این رایحه نمود...» (ص ۷۲).

۹. ص ۲۰: «و از اطراف و اکناف قلعه مذکوره، نوامیر جنگ و جدال و شواغل حرب و قتال به کره اثیر رسیده».

«نوامیر» در نسخه س به صورت «نوایر» و در نسخه د به صورت «نوائر» آمده که هر دو یک واژه است و جمع نائرة (نایره) به معنی آتش و شعله و شرر (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل نوائر، نوایر و نائرة). متأسفانه

در این موضع نیز اختلاف نسخ ثبت نشده است.

۱۰. ص ۲۰:

ز آمد شد کیسر کینه کوش یکی سقف آمد هوا چوب پوش

ضبط «کیسر» بدخوانی «گیبر» است: نوعی از پیکان تیر باشد و آن رازره بر نیز گویند (همان: ذیل گیبر). در لغت نامه همین بیت به عنوان شده آمده و از هاتفی دانسته شده است (همان جا).

۱۱. ص ۲۱: «به جانب سوراخی که گفتاروار، قلندر داران گرفتار بود، هدایت نمود».

ضبط صحیح «قلندر در آن» است و از قضا در نسخه دانشگاه الف زائد پاک شده است.

۱۲. ص ۲۵: «اما بعد، بر ضمیر انوار عکس نمای اوراق دفاتر قضا و قدر است».

در هر دو نسخه «انور» آمده که ضبط درست و صفت مشهوری برای ضمیر است.

۱۳. ص ۲۷:

مَرَزْتُ عَلَى وادی السَّبَاعِ وَ لَا كَوَادِي السَّبَاعِ حِينَ يُظَلَّمُ وادياً

أَرَى أَقَلَّ بِهِ رَكْبٌ أَتَوْهُ تَأْتِيَرًا وَ أَخَوْفَ إِلَّا مَا وَقَى اللَّهُ سَارِيًّا

در ثبت این ابیات لغزشی روی داده است:

مَرَزْتُ عَلَى وَادِي السَّبَاعِ وَ لَا أَرَى كَوَادِي السَّبَاعِ حِينَ يُظَلَّمُ وَادِيًّا

أَقَلَّ بِهِ رَكْبٌ أَتَوْهُ تَأْيِيَةً وَ أَخَوْفَ إِلَّا مَا وَقَى اللَّهُ سَارِيًّا

این دو بیت را برخی از سحیم بن وثیل (سیبویه، ۱۴۰۸، ج ۲: ۳۲ و ۳۳) و برخی از سفاح بن بکیر دانسته اند (الحموی، بی تا: ذیل وادی السباع).

۱۴. ص ۲۷:

آنچه بگذشت از سر من برگذشت چه به کوه و چه به دریا، چه به دشت

مصراع نخست در نسخه دیوان هند چنین است: «بگذشت از سر من آنچه گذشت»، این ضبط در حاشیه نسخه دانشگاه به عنوان نسخه بدل و صورت مرجح ذکر شده است.

۱۵. ص ۳۰: «و هر ذره را در هوای قرب و اختصاص از فیض اشراقات تربیت خاص مرتقی و مسعود ساخته».

در نسخه دیوان هند و حاشیه نسخه دانشگاه «متصاعد» آمده که ارجحیت دارد و با «مرتقی» نیز در تناسب است.

۱۶. ص ۳۰: «حیران است که چرا این مخلص قدیم را در منهل شیراز کیامثال پا در گل و چنارکردار دست بر دل باید بود».

ضبط اصیل در اینجا «گیامثال» است، «گیا» صورتی از واژه مشهور گیاه است.

۱۷. ص ۳۰: «چه خداوند واقف است که هرگز از مضمون حکایات ارباب غرض اطلاعی نداشته و نقوش آن مدعا را بر صفحه دواعی و آرا نه نگاشته».

در نسخه دانشگاه «حکایات مموهه ارباب غرض» آمده و در نسخه دیوان هند «حکایات موهمه ارباب غرض». ضبط موهمه در حاشیه نسخه دانشگاه نیز مذکور است. مموهه با معنی آنچه ظاهرش با باطن مخالفت دارد (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مموهه) ضبطی معتبر و موثق است و ظاهراً به موهمه ساده شده است. این واژه در موضع دیگری نیز به کار رفته است: «و از حکایات مزوره و روایات مموهه و مواعید دروغ و مواثیق بی فروغ...» (ص ۷۳).

۱۸. ص ۳۳: «اگرچه قطره بی مقدار را آن قدر قدرت نیست که در محاذی به خرد خار از کمیت و کیفیت احوال خود گوهری در معرض عرض درآورد...».

مصحح تعبیر مشهور «بحر ذخار» را «به خرد خار» خوانده است!

۱۹. ص ۳۴: «بعد از دو سال خسارت و پریشانی و تردد و سرگردانی و یساق آذربایجان و قطع مسافت ارض روم و ازبیکان چین...».

در نسخ «ارزنگان» آمده که ضبط اصیل است. ارزنگان یا ارزنجان یکی از نواحی ارمنیه بوده است: مردمش ارزنگان گویند. شهری نیکو، زیبا، پردرآمد از ارمنستان، در میان مرز روم و خلاط، نزدیک ارزن روم است. بیشتر مردمش ارمنی و اندکی هم مسلمانند که ثروتمند هستند (الحموی، ۱۳۸۰: ذیل ارزنجان؛ ر.ک: قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۰۸).

۲۰. ص ۳۸: «اما بعد قافله سالار حدیث شوق و غرام و حکایت گزار مطالب تعطش و هوام...».

در نسخه دیوان هند «اوام» آمده که در حاشیه نسخه دانشگاه نیز به عنوان نسخه بدل ذکر شده است. در موضع دیگری گفته است: «چون بسط رسایل شوق و غرام و شرح مسائل تعطش و اوام...» (ص ۴۸).

و «اما بعد سخن سخن آرای حدیث شوق و غرام و نغمه سرای سرود تعطش و اوام» (ص ۷۱). و نیز: «چون شرح مقاصد شوق و غرام و بسط مراصد تعطش و اوام برون از حیز تحریر اقلام بل احاطه اوهام است (ص ۸۲)، که «اوام» ثبت شده است.

۲۱. ص ۳۹: «چون در این باب تشبیه برنده اولیا و صفوت اصفا، حسن المجتبی علیه و آباءه التحیه و الثناء جسته اند این معنی را باعث فرح و سرور می باید دانست.»
«تشبیه به زبده» به صورت «تشبیه برنده» خوانده شده است!

۲۲. ص ۳۹: «چون توجه ایشان بدین صوب مستلزم آن بود که به جهت استرضای خاطر ذاکمی و استجلای ضمائر صافی آناً فاناً از ثوب حج واجب محظوظ و بهره مند گردند.»
در نسخه دیوان هند و حاشیه نسخه دانشگاه «خواطر» آمده که براساس قرینه سازی نویسنده ضبط مرتجح است.

۲۳. ص ۴۰: «توفیقات دو جهانی و سعادات جاودانی قرین حال و کافه آمال آن صاحب مجد و کمال باد.»
در هر دو نسخه «کافل» آمده که ضبط اصیل است. این واژه به معنی ضامن و پذیرنده تعهد است (معین، ۱۳۸۵: ذیل کافل؛ دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل کافل).

۲۴. ص ۴۲: «و میانۀ کیفیات حیات و ممات که مابین بالنوع اند مساوات، محقق نگردد چه، قضیه مرگ وجدانی به یکدیگر دلالت مطابقی است ذاتاً و صفاتاً...»
در نسخ «مرگ و جدایی را» آمده که مصحح «مرگ وجدانی» خوانده است! معموری این نامه را به برادر خود (خلیل الله) که در هند بوده نوشته است.

۲۵. ص ۴۴: «رقمی که از قلم معجزتیسّم کتاب فصاحت انتساب ظاهر گشته...»
در نسخ «معجزتسیم» آمده که ضبط مرتجح است. همچنین «کتاب» باید «کُتاب» باشد که جمع کاتب است، در موضع دیگری گفته است: «اگر کُتاب کرامت انتساب را امر فرمایند که در این گرمای رشک افزای دوزخ برات محبتان بر یخ نویسند از فیض بخشب خضرالتفات آن مسیح صفات بعید نخواهد بود» (ص ۸۹).

۲۶. ص ۴۴ و ۴۵: «به سرمنزله مقصود این محب صادق الاخلاص موصول گشت و باعث اعتضاد و استظهار کلی شد فی الواقع خطایی بود در کمال حسن ادا و کتابی پرکنایه آنّ ذلک الکتاب لاریب فیه.»

ضبط درست «خطابی» است، قیاس کنیم با: «یعنی کتاب مشکین نقاب و خطاب وحی انتساب حضرت سیادت و نقابت پناه...» (ص ۴۷). مصحح را دو نقطه ای که در زیر یای پایانی نهاده می شود، به لغزش واداشته است.

۲۷. ص ۴۷: «وجه للسیادت و التفات و الافاضت و الافادات و الدین امیر محب الله...»
در هر دو نسخه «النقابت» که ضبط اصیل است. در مواضع دیگری نیز سیادت و نقابت را با هم آورده
است (ر.ک: ص ۴۸ و ۵۳ و ۸۵ و ۱۰۲ و ۱۱۵ و ۱۳۰ و ۱۶۹ و ۱۷۶ و ۱۸۰).

۲۸. ص ۵۱: «چون ضرر زهر حوادث دوران به تریاک فاروق التفات آن حضرت مرتفع است...»
مصحح در این موضع هم متن را تحریف کرده و هم بدخوانده است، زیرا ترکیب در هر دو نسخه
چنین است: «تریاق فاروق التفات» (اضافه تشبیهی).

۲۹. ص ۵۲: «همچنان که عدم مؤونت مانع توجه طالبان طواف بیت الله شرعاً و عقلاً می‌گردد...»
در هر دو نسخه «مؤنت» آمده که نیازی به تغییر آن نیست، مؤنة به معنی قوت و هزینه و توانایی است
(ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مؤنة). مصحح این اختلاف در نسخه بدل ذکر نکرده است. این واژه در
موضع دیگری نیز آمده که مصحح باز آن را به مؤونت تغییر داده است: «و فقیر را در تمشیت امر مزبور
مقصودی به غیر آن نبود که بعد از کسب اندک مؤونتی...» (ص ۸۷).

۳۰. ص ۵۵: «و مزایای قلوب مصیبت‌زدگان این واقعه را به صیقل اجر جزیل متجلی گرداند.»
ضبط اصیل چنانکه در هر دو نسخه آمده، «مرایا» است که به «مزایا»! تصحیف شده است. مرایا جمع
مرآة به معنای آینه است.

۳۱. ص ۶۱ و ۶۲: «تا در این هنگام که از مردم خدام در خوابی ننگ کلیک نسبت به مردم قافله
هنردوست بر وی به ظهور رسید».

در نسخه دانشگاه «حوالی ننگ کلیک» آمده که در حد جستجوهای نگارنده ماهیت آن مشخص
نشد و اینکه تلفظ دقیق «کلیک» به کاف است یا گاف. در نسخه دیوان هند «کلیک» ثبت شده
است. و اما «هنردوست بر وی» بدخوانی شگفتی از «بزد دست بردی» است. توضیحاً باید افزود که
این نامه به نواب یوسف خان حاکم ابرقوه در باب سفارش اهل قافله نوشته شده است.

۳۲. ص ۶۶: «و سواد خاطر اصحاب عقوق پیوسته به نیروی بازوی حمیت آن کسری آینه ظلم و
اعتساف خراب و ویران شود».
در هر دو نسخه «کاسر» آمده که ضبط اصیل است.

۳۳. ص ۶۶: «در مضممار قرب و اقران پادشاه کیوان مکان از اسلاف و اقران قصب السبق ربوده».
در نسخه دیوان هند «قرابت» و «اقتران» آمده که ارجحیت دارد. «اقتران» در نسخه دانشگاه نیز ثبت
شده که مصحح آن را اقران خوانده است. توجه شود که اقتران (از اصطلاحات نجومی) با «کیوان» نیز

در تناسب است.

۳۴. ص ۶۷: «و در نهاد اهالی این کشور شیوه "الناس بزمانهم أشبه منهم بآياتهم" مرکوز و مضمّر...». «الناس بزمانهم أشبه منهم بآياتهم» را چنین معنی کرده اند: «مردم به زمان های شان مشابه ترند از ایشان به نشانه های شان!» حال آنکه «بآياتهم» بدخوانی «بآبائهم» است. حتی در نسخه دانشگاه ضبط و ترجمه صحیح این عبارت آمده است (ب ۱۵۶). این جمله مشهور در شمار کلمات (جملات قصار) حضرت علی (ع) آمده است: «الناس بزمانهم أشبه منهم بآبائهم»: مردمان به زمان خویش مانده ترند از ایشان به پدران خویش (ر.ک: وطواط، ۱۳۶۵: ۶۷).

۳۵. ص ۶۷: «و صحیفه افعال ساکنان این بوم و بر، به ارقام، "يقولون بالستهم مالميس في قلوبهم" معنون».

در حاشیه نسخه دانشگاه، «افعال» به «اقوال» تصحیح شده که ارجحیت دارد و با شاهد قرآنی بعد از آن متناسب تر است. همچنین باید این عبارت به «ارقام» اضافه شود، یعنی باید به جای کاما، کسره اضافه به ارقام داد.

۳۶. ص ۷۱: «رزاق بی منت و وهاب بی صعنت، نعمت وصال خجسته فال و شربت مقال شکر امثال، برادر اعز ارجمند نیکو خصال قره العین اصحاب دانش و کمال، الشمول به عواطف، الملک الخلاق امیر عبدالرزاق را نصیب مشتیمان مائده اشتیاق و تشنه لبان بادیه فراق گرداند».

در این موضع چندین کاستی دیده می شود؛ اول اینکه «بی صعنت» بدخوانی «بی ضنت» است که در نسخه دانشگاه آمده است. «ضنت» را به معنای بخل، بخل شدید گفته اند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ضنت). در موارد دیگر نیم فاصله ها و کاماها به نادرست به کار رفته و صورت درست متن چنین است: «رزاق بی منت و وهاب بی ضنت، نعمت وصال خجسته فال و شربت مقال شکر امثال برادر اعز ارجمند نیکو خصال، قره العین اصحاب دانش و کمال، الشمول به عواطف الملک الخلاق، امیر عبدالرزاق را نصیب مشتیمان مائده اشتیاق و تشنه لبان بادیه فراق گرداند». این تحریف در موضع دیگری نیز دیده می شود: «مظهر خیرات بی منت و مظهر میراث بی منت همگان را در اظهار نیکویی و حسن نیت و تهذیب اخلاق و صفای طوئیت، توفیق شامل رفیق گرداناد» (ص ۱۷۴)، که در نسخ «میراث بی ضنت» ثبت شده است.

۳۷. ص ۷۱: «و هادی سفر توفیق و قائد سواد الطریق رفیق شفیق گشته، سالکان به وادی طلب و راه نوردان نواحی تعب را به سرمزل اتصال رساند».

«به وادی» بدخوانی «بودای» (جمع بادیه) است!

۳۸. ص ۷۲: «تا آنکه یک دو سال قبل از این، از تنسیم نسیم فایحه آن دیار استشمام این رایحه نمود که آفتاب عنایت پادشاه ملایک سپاه، مورد مصدوقه، السلطان العادل ظل الله، مرتبی گلستان اقتدار و بوستان اعتبار آل اخوت پناه گشته، همین مآثر مرحمت بیضا، خاصیت نهال امانی و آمال و دولت و اقبالش را برومند و سربلند ساخته است».

متأسفانه اغلاط متعددی در این چند موضع به این عبارات راه یافته است؛ اول آنکه خوانش درست «مورد مصدوقه» السلطان العادل ظل الله" است، زیرا عبارت اخیر در شمار احادیث نبوی (ص) است و در موضع دیگری نیز آمده است (ص ۷۹). دوم اینکه «آل» بدخوانی «آن» است که در نسخ نیز آمده است. سوم آنکه «همین» تحریف و بدخوانی «به یمن» است، سرهم نویسی این دو لفظ در نسخ و بی دقتی مصحح سبب لغزش شده است و عبارت را باید چنین خواند: «به یمن مآثر مرحمت بیضا خاصیت...»، یکی از معانی بیضا، آفتاب است: «آفتاب عالم تاب ازل و بیضا جهان آرای سمای لم یزل...» (ص ۱۱۴)، و: «انوار آفتاب صدق و صفا و آثار بیضای محبت و ولا که از افق سربلندی و طارم فیروزمندی تابیدن گرفته بود» (ص ۱۸۶). و نیز: «المرتقی الی معارج توفیق الله، بیضا للسماء السلطنة و الخلافة» (ص ۱۸۸). سرانجام آنکه واژه «دوحه» در ادامه متن افتاده است: «نهال امانی و آمال و دوحه دولت و اقبالش را برومند و سربلند ساخته است». دوحه را در تناسب با نهال در مواضع دیگری نیز به کار برده است: «نهال وجودشان با دوحه حیات مخلص از یک سرزمین نشو و نما یافته بود» (ص ۷۸؛ ر.ک: ص ۱۰۴).

۳۹. ص ۷۲: «لهذا شعلۀ فراق دانش اشتیاق در کانون سینۀ مشتاق افروخته شده...».

دهشت انگیز است که باید گفت «دانش» بدخوانی و بدفهمی «و آتش» است!

۴۰. ص ۷۳: «در اثنای این نیت به ملاقات فایض النکبات ایشان صورت شیطان سیرت افعی، خاصیت اسما ظاهر عفریت مظاهر قائد، طریق مخالفت رحمان...».

در این موضع نیز اغلاطی راه یافته است که ناگزیر از تصحیح تمامی سخن هستیم: «در اثنای این نیت به ملاقات فایض النکبات انسان صورت شیطان سیرت افعی خاصیت اسما ظاهر عفریت مظاهر، قائد طریق مخالفت رحمان...».

۴۱. ص ۷۳: «محمی آثار مسلمۀ کذاب، ختاس موجد الوسواس...».

نام این کذاب مشهور چنانکه می دانیم و در نسخ نیز آمده «مسيلمه» است. در آثار الباقیه آمده است: سپس در یمامه مردی پیدا شد که مسيلمه نام داشت و این نامه را به پیغمبر نوشت: الی محمد رسول الله سلام الله علیک، اما بعد فانی اشکرت فی الامر معک و ان لنا نصف الارض و لقریش نصف الارض و لکن قریش قوم یعتدون؛ یعنی این نامه به محمد رسول الله نگاهشته شده که سلام خداوند بر تو باد و من در حکومت و فرمانروایی با تو شریک شدم و نصفی از زمین از من و نیم دیگر آن از تو، ولی

می‌دانم که قریش به این قسمت رضایت نمی‌دهند و قومی متعددی هستند. و این نامه را به توسط دو رسول نزد پیغمبر فرستاد. پیغمبر به آن دو گفت شما چه می‌گویید؟ گفتند: آنچه که مسیلمه گفته ما نیز می‌گوییم. پیغمبر فرمود اگر رسول را نمی‌کشتند، گردن شما را می‌زدم. سپس این نامه را در پاسخ نوشت: من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین. و می‌گویند که چون تخم مرغ در سرکه گذاشته شده را در شیشه داخل می‌کرد و در جای بال‌های کنده شده مرغ‌ها بال‌های مناسبی می‌گذاشت و دیگر تمویهات انجام می‌داد، اهل یمامه به دور او گرد آمدند و بنوحنیفه بدو ایمان آوردند تا آنکه خالد بن ولید در سالی که ابوبکر صدیق به خلافت نشست او را کشت (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۱۶ و ۳۱۷؛ ر.ک: ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۶۷ و ۶۸). کذب مسیلمه مشهور بوده و در امثال گفته‌اند: «کذب من مسیلمة الکذاب» (الخوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۷۰). و نیز: «أکذب من مسیلمة» (الاصفهانی، ۱۴۰۹: ۳۱؛ العسكري، ۱۹۸۸: ۲: ۱۳۷).

۴۲. ص ۷۳: «مورد مصدوقه "الذی یوسوس فی صدور الناس" سالار سپاه ملهم اصل». «ملهم اصل» تحریف و بدخوانی شگفتی از تعبیر قرآنی مشهور «بلهم [بل هم] اصل» است: «سالار سپاه بل هم اصل».

۴۳. ص ۷۳: «صدرنشین بارگاه درک الاسفل بختک بقا، خسیس الطبع ذمیم الادا». تحریف «بختک لقا» است، بختک به لقا و چهره زشت مشهور است.

۴۴. ص ۷۳: «اکنون با هزار گونه تفکر و تأمل، محمل آرای بیدای اضطراب و حدی سرای فضای اضطراب است».

این ضبط براساس نسخه دیوان هند است. در نسخه دانشگاه «یفای» ضبط شده که قطعاً ضبط اصیل است و قراین متنی نیز آن را تأیید می‌کنند. «یفاء» را بیابان فراخ و بی آب گزارش کرده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل یففاء).

۴۵. ص ۷۴: «تا درستی که حاصل وجود نا بودش از تخم حرام و زمین مغضوب نشو نما یافته باشد».

ضبط اصیل این بدخوانی چنانکه در نسخ آمده «نادرستی» است، در موضع دیگری می‌خوانیم: «جماعت مذکور را به گواهی طلبیده و در حین تصدیق نمودن این هنگامه، تیر به جهت آن نادرست گرم شد» (ص ۱۱۹).

۴۶. ص ۷۴: «و علاوه این محرومیت، کافه اهل بلاد و جبال را در حرم خاص از لوازم حسن خصال

بلکه از مستحتمات شناسد».

در نسخه دانشگاه «محرمت» آمده که ضبط اصیل است. سخن از ذم فردی به نام محمد رضاست. نکته دیگر آنکه کاما بعد از این لفظ نیز نادرست است. «مستحتمات» نیز باید «متحتمات» باشد، «متحتم» به معنی واجب و لازم است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل متحتم): «و چون خیرخواهی عامه خلایق از متحتمات جهات اسلام و ایمان است بدین قدر اطناب رفت» (ص ۱۶۹). این تحریف در موضع دیگری از گلشن بلاغت نیز دیده می‌شود: «و چون اطلاع بر امور جزئی و کلی کافه ممالک محروسه از معظّمات امور جهانیانی و متحّمیات رسوم سلطنت و کشورستانی است...» (ص ۱۱۶). جالب اینکه مفرد این واژه در گلشن بلاغت به کار رفته است: «سعی در طواف یثرب و بطحا بر کافه انام واجب و متحتم است» (ص ۱۳۵).

۴۷. ص ۷۴: «او را به استحکام مبانی عهد و نشید روابط میثاق چه کار».

صورت اصلی این واژه در نسخ «تشئید» (تشئید) است. این تصحیف در مواضع دیگری نیز دیده می‌شود: «و عجز فسون ساز دهر را از نوید امید مطلبی به جز نشید مبانی تلبیس نه...» (ص ۱۱۲) که در هر دو نسخه، «تشئید» ثبت کرده‌اند. و: «مرصود آن و مأمول چنان است که بنا بر نشید روابط قدیم و جدید همیشه این شیوه مرضیه مسلوک گردیده» (ص ۱۵۸). که در هر دو دستنویس صراحتاً «تشئید» (تشئید) آمده است. و نیز: «چون غرض تجدید قواعد خلّت و وداد و نشید مبانی الفت و اتحاد بود زیاده اطناب نرفت» (ص ۱۹۲). در نامه دیگری نیز گفته است: «چون تعدّد صحایف مؤالفت و وداد و تکرر مودّت و اتحاد باعث نشید مبانی مؤاخات و مثمر مراسم مصادقت و مصافات است...» (ص ۱۹۰)، اینجا نیز در هر دو نسخه «تشئید» دیده می‌شود.

۴۸. ص ۷۴: «وثیقه ملاقات آن نااهل و پرده برانداز چهره ابوجهل به زبان اختتام موجل و تسجیل انقطاع و افتراق مسجّل شده».

در نسخ «زمان» آمده که ضبط اصیل است. همچنین به نظر می‌رسد قبل از «تسجیل»، «به» افتاده باشد.

۴۹. ص ۷۴: «تا زمان انکشاف پرده حجاب از عارض شاهد ملاقات خجسته، رقم را در ارقام سوانح حالات رخصت تعلّل ندهند که هرآینه باعث تفریح خاطر محزون خواهد شد».

افتادگی‌ای در متن وجود دارد که در نسخ حفظ شده است: «تا زمان انکشاف پرده حجاب از عارض شاهد ملاقات، قلم خجسته رقم را...»، در موضع دیگری نیز می‌خوانیم: «یعنی رشحات قلم خجسته رقم منشیان بلاغت شأن که از سیاهی دوات مانند آب حیات از ظلمت سمت جریان یافته...» (ص ۱۸۶).

۵۰. ص ۷۶:

در نَیِر و کُهِ نیست ز که نام و نشان هر برگ کَهِش دمیده از مزرع جان

آسان تر از آنست که آرند به دست گر کاه بیاورند از کاه کشان

این نامه که در طلب کاه از یزد نوشته شده است با این رباعی شروع می شود. در نسخه دانشگاه «در یزد که...» آمده که ضبط مرجح است.

۵۱. ص ۷۶: «خیال یک برگ کاه چون جهان اوّل ماه عزیزالوجود و نایاب است».

در هر دو نسخه «جمال اول ماه» آمده است. در نسخه دانشگاه به جای اول ماه در حاشیه «غرّه شوال» را با حرف نون به عنوان ضبط نسخه بیان کرده است. با این همه دور نمی نماید که جمال تحریف هلال باشد. پیوند هلال و آغاز ماه و نایابی و عزیزالوجودی آن روشن است.

۵۲. ص ۷۷: «اگر آن دهقان مزرع بر او امتنان تخم امیدشان را با احسان گاهی محقّر و بارور گرداند...».

«بر او» بدخوانی «بر و...» است که در هر دو نسخه آمده است. در موضع دیگری نیز گفته است: «همیشه عسل چش انگبین مائده احسان و چشمه سار بر و امتنان آن علی نسبت ابوتراب لقب بود» (ص ۱۷۹). «گاهی»، تصحیف «گاهی» و «محقّر»، تحریف «مخضر» است که در نسخ ثبت شده است. ضبط دیگری که اینجا به ذهن می رسد «مثمر» است که البته در نسخ نیامده است.

۵۳. ص ۷۷: «شفابخش مرضای، دارالشفای طلب به نعیم اشارت رایقه دلگشای غنچه ریاض فصاحت به نسیم عبارات فایقه».

باید متن چنین تصحیح شود: «شفابخش مرضای دارالشفاء طلب به نعیم اشارت رایقه، دلگشای غنچه ریاض فصاحت به نسیم عبارات فایقه».

۵۴. ص ۷۷: «علوّ دایه عن القدح و الجرح».

ضبط صحیح «ذاته» است.

۵۵. ص ۷۹: «آفتاب شوق مواصلت اصدقا و احباب و اعزّه و اصحاب لسان جوهر سیماب این مهجور بی تاب را در اضطراب آورده».

«لسان» بدخوانی ای از «به سان» است که در نسخ سرهم نوشته شده!

۵۶. ص ۷۹: «مشقت بعد مسافت و کثرت مساعدت مناسک حج به خاطر فاطر تصمیم داده».

در هر دو نسخه «مباعدت» آمده که ضبط اصیل است و مصحح آن را مساعدت خوانده است.

۵۷. ص ۸۰: «امید که مرشد توفیق در سلوک این طریق وثیق و موید بخت در انتظام اسباب این مرام شفیق گردد».

یک افتادگی در این موضع وجود دارد، چنانکه در نسخ نیز دیده می شود بعد از «وثیق»، واژه «رفیق» ضروری است.

۵۸. ص ۸۱: «و چه سان سورت نار اشتیاق را در معرض بیان درآورد که از حکایت پرشکایت نمادی ایام حرمان، ملاقات آن جان جهان، شمه‌ای مذکور گردد».

«نمادی» تصحیفی از «تمادی» باید باشد که در نسخ آمده است. این واژه به معنای به درازا کشیدن است (معین، ۱۳۸۵: ذیل تمادی).

۵۹. ص ۸۱: «از جسم ناتوان، احتمال تاب و توان مفقود و ابواب خواب و خور بر روی امید این مریض بستر هجران، مسدود شده».

در هر دو نسخه «مریض» آمده که ضبط اصیل است. در نسخه دانشگاه الفی در میان واژه بوده که پاک شده است (ص ۱۷۸).

۶۰. ص ۸۵: «رقعه که به عالی حضرت اخوی شاه سلیمان معموری نوشته».

در نسخه دانشگاه «خلیل الله» ثبت شده که ضبط اصیل است. در متن نامه نیز می خوانیم: «یعنی اخ ابوت منزلتم شاه خلیل الله...» (ص ۸۵).^۸ در عنوان نامه دیگری آمده است: «کتابتی که به اخوی، شاه خلیل الله معموری در باب معذرت ننوشتن^۹ تعزیت نامه میراصیل الدین، ولد میرمحمد طاهر حصایی مرقوم شد» (ص ۱۰۲). و نیز: «به نواب سیادت پناه شاه خلیل الله معموری نوشته شد» (ص ۱۲۶).

۶۱. ص ۸۵: «مدت مدید است که چرخ سیتزه کار و سپهر عداوت شعار، نمرودوار به بادبان حوادث، دمدمه و هواجس در ابعاد نایره آتشکده هجران و التهاب شواغل تارها و حرمان، سعی موفور و جد غیر محصور به ظهور می رساند».

ضبط اصیل در اینجا «ایقاد» است به معنی آتش برافروختن (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ایقاد) که در نسخه دانشگاه آمده است. در نسخه دیوان هند «انقاد» ثبت شده که متأسفانه مصحح این اختلاف را نیز متذکر نشده است.^{۱۰} «تارها و حرمان» تحریف و بدخوانی عجیبی از «نار هاویه حرمان» است که در هر دو نسخه گلشن آمده است.^{۱۱} همچنین در نسخه دیوان هند قبل از واژه دمدمه، «دعامه» ذکر شده که به معنی تیر کشتی است. دور نیست که ضبط اصلی «به بادبان حوادث و دعامه هواجس» باشد.

۶۲. ص ۸۵: «و خلیل معراج محبت را که صاحب خوان ولا و داعی کلبه رجاست...».

با این وجود آنکه در هر دو نسخه «کلبه» آمده است، شاید بیان یک احتمال خالی از فایده نباشد و آن اینکه دور نیست «کلبه» تحریفی از «کعبه» باشد. پیوند خلیل و کعبه پرواضح است.

۶۳. ص ۸۵: «گنجور خزاین سماحت وجود».

ضبط و خوانش درست «سماحت و جود» است.

۶۴. ص ۸۶: «ترجمان حقیقت آن است که در حینی که خطه بلاد ولایت دکن از زیور وجود

فایض الجود رشک سواد بیت المعمور بود و ماصدق بلده طیبه و رب غفور بود...».

در هر دو نسخه «ترجمان حقیقت آن، آن است...» آمده که صورت مرجح است. در نسخه دانشگاه صورت کهن تر و مرجح، یعنی «دکهن» ثبت شده است. این واژه از نسخه دیوان هند افتاده است. «و ماصدق» را مصحح به تمامی عبارتی عربی پنداشته است، حال آنکه «ماصدق» تعبیری مرسوم در زبان فارسی است و در اصل «ماصدق علیه» بود، یعنی آنچه صادق شد بر آن، هر چیزی که بیان شود و ثابت و محقق گردد (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ماصدق).

۶۵. ص ۸۷: «سواد دارالسلطنت هرات را قریب به یکسال مرکزوار محاط دایره لشکر شوشتر

گردانیده تعفن هوا و مصیبت طاعون و وبا چون مستشفی را در قید حیات نگذاشت...».

در هر دو نسخه «علت» آمده ضبط اصیل است: معنی وبا آن بود که جوهر هوا گنده گردد و چون جوهر هوا گنده گردد موتان آرد و بیماری های و بایی بسیار گردد (الاخوینی البخاری، ۱۳۴۴: ۱۴۷). جرجانی در این باب می نویسد: معنی وبا تغییر هواست و بدگشتن آن، چنانکه آب اندر آبدان دیر بماند طبیعت او بگردد یا قوت نباتی بد با او بیامیزد یا بر زمینی بد بگذرد، متغیر شود، هوا نیز به سبب آنکه اندر میان درختان و اندر مگاک ها دیر بماند، یا به سبب بخار دخانی که با وی بیامیزد و حرکت باد های خوش بدو نرسد و او را نجنباند، طبیعت او بگردد و عفونت پذیرد. و هر گاه که هوا متغیر شود بیماری و مرگ پدید می آید، این بیماری و مرگ را وبا گویند (ر.ک: جرجانی، ۱۳۸۵: ۸۰۲).

۶۶. ص ۸۷: «و این دو کلمه بنابر اخبار آن سیاح بحار اسرار در تاریخ غزه محرم الحرام سنه ۹۹۶

مرقوم قلم افتقار نموده، مضحوب سفیر شوق و طلب به خدمت مرسل داشت».

در نسخه دانشگاه «ستاح» آمده که ضبط اصیل است. همچنین مصحح «مضحوب» (رفیق و یار) را مضحوب خوانده زیرا نقطه «بحار» در نسخه دانشگاه چنان قرار گرفته که گویی از آن مضحوب است.

جالب اینکه گویا واژه «مضحوب» اساساً وجود ندارد!

۶۷. ص ۹۳: «چون وحی منزل به سرمنزل راه نوردان بادیه فراق و باد پیمایان بیابان منازل اشتیاق

نازل گردید».

نسخه دیوان هند این واژه را ندارد و به نظر می‌رسد صحیح باشد، زیرا قراین کلام در این حالت سامان می‌یابند.

۶۸. ص ۹۳: «به جزای آن جواهر آبدار و در شاهوار زواهر دعایی که از اغصان شجره اخلاص دمیده باشد ... مبلغ و مرسل داشته».

در نسخه دانشگاه «دُرر» ثبت شده که به قرینه «جواهر» ارجحیت دارد. این چنین ضبطی در موضع دیگری از گلشن بلاغت نیز دیده می‌شود: «جواهر آبدار و دُرر شاهوار که از سحاب رحمت چکیده و حکیم روزگار صدف وار در دامن حکمت و کنف رأفتش پروریده در اسعد اوقات آویزه گوش دانش و آیینۀ دیده بینش گردید» (ص ۹۸). که نسخه دانشگاه «دُرر» آمده است.

۶۹. ص ۹۴: «چون این سقر وحشت اثر مورد مصدوقه "السفر قطعه من السقر" این ذره حقیر را حسب التقدير روی نمود...».

«سقر» تصحیفی از سفر است و عبارت «السفر قطعه من السقر» از احادیث نبوی است که مصحح توجهی به آن نداشته است. در شرح شهاب الأخبار می‌خوانیم: سفر پاره‌ای است از عذاب دوزخ؛ زیرا که هر که به سفر شود رنج راه یابد و گزاردن واجبات بر او دشوار شود و کس وی را حرمت ندارد، مگر آن کس که او را شناسد و بیم جان و مالش بود و غم فرزندان و خان ومان و آرزومند دیدار دوستان بود (قضاعی، ۱۳۶۱: ۷۲).

۷۰. ص ۹۶: «چون اشراقات آفتاب هدایت و رشاد و لمعات انوار صلاح و سداد آن تیر آسمان علم و عرفان و شمسۀ ایوان دانش و ایقان، سینۀ بی‌کینۀ درویشان و طایفه وفاکیشان ملک، عامۀ عالمیان را مطرح پرتو حقایق نشان ساخته...».

در نسخه دیوان هند، «بلکه» و در نسخه دانشگاه «بلک» آمده که مصحح آن را «ملک» خوانده است!

۷۱. ص ۹۷: «شک نیست که خاطر فاطر از خار خار حرمان دفعه اولی نجات خواهد یافت».

دانسته نیست چرا در اینجا برخلاف نسخ و دیگر شواهد متنی (ر.ک: ص ۱۷، ۲۶، ۳۴، ۸۲، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۸، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۹۷)، «فاتر» به صورت «فاطر» ثبت شده است.

۷۲. ص ۹۹: «و قطع نظر از این مقصد و مرام ارتکاب آن مدعا صورت مطلوب بر صفحه اعتراض کشیدن است و عکس مراد در آئینه انکار دیدن».

در نسخه دیوان هند «اعراض» آمده که در حاشیۀ دستنویس دانشگاه نیز دیده می‌شود که با توجه به فحوای کلام و قرینه «انکار» ضبط مرّجح است.

۷۳. ص ۹۹: «گنجینه سینه را از متاع محبت و عداوت احباب و اضداد پرداخته نفس خلقت کیش را هر ساعت به ندای...».

در هر دو نسخه «غفلت کیش» آمده که مصحح آن را بدخوانده و بدتر ثبت کرده است. همچنین بعد از «پرداخته» باید کاما باشد.

۷۴. ص ۱۰۰: «اگرچه این افسرده کلبه به سرانجامی را آن گرمی شوق و لذت ذوق نیست که در مجمع بزم نشینان محفل التفات درآید».

«به سرانجامی» بدخوانی و تحریف «بی سرانجامی» است که در نسخه دانشگاه سرهم نوشته شده است. در نسخه دیوان هند «بی» جدا نوشته شده است. در مواضع دیگری نیز آمده است: «اگر به دستور احوال این بی سرانجام از اوضاع ایام و قاطبه انام، مختل و مفتور باشد، از نتایج اعمال عالمیان است» (ص ۱۵). و: «بحمد الله تعالی که اخلاص ذاتی فقیر در ارادت بر وقایه جسم و جان، حافظ نام و ناموس این بی سرانجام گشته» (ص ۱۴۴).

۷۵. ص ۱۰۰: «فاما چون در نظر انور عارفان راه و حق شناسان آگاه حسن و قبح را مجال افشای غیرت و سواد و بیاض را حالت اظهار نیست...».

در هر دو نسخه «غیرت» آمده که قطعاً ضبط اصیل است. همچنین واژه ای از متن افتاده است: «و سواد و بیاض را حالت اظهار اثنینیت نیست». ظاهراً مصحح «اثنینیت» و «نیست» را یکی و تکرار هم پنداشته است. مصحح در موضع دیگری نیز واژه مورد بحث را اشتباه ضبط کرده است: «بعد هذا، با وجود اظهار عینیت و امتناع لوازم اثنیت...» (ص ۱۲۲).

۷۶. ص ۱۰۲: «و ارباب اخلاق و منکرین خلاف و نفاق در بدایت محاورات و به تفأل به حکایات و روایات فرح افزا مبادرت جستند...».

افتادگی ای در متن روی داده است: «در بدایت محاورات و مکالمات...». همچنین در هر دو نسخه «تفأل» آمده که تغییر املائی آن صواب نیست.

۷۷. ص ۱۰۳:

صَبِيْتُ عَلَى مَصَائِبِ نَوَائِهَا عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَا لِيَالِيَا

در ضبط این بیت چند کاستی وجود دارد، صورت صحیح این بیت مشهور چنین است:

صَبِيْتُ عَلَى مَصَائِبِ لَوْ أَنَّهَا صَبِيْتُ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَا لِيَالِيَا

که در نسخه دانشگاه چنین معنی شده است: «ریخته شده است بر من مصیبت هایی که اگر آن

مصیبت‌ها ریخته شود به روزها گردند شب‌ها».

۷۸. ص ۱۰۴: «شاه‌نشین مراد، آن آیین دیوان بلندایوان و داد مورد مصدوقه "إِزَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ؛ أَلْتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ" باد و تا بنا نهال این کلام و دوحه این مرام به فیضان آن آب و هوا مثمر و بارور می‌گردد...».

نخست این‌که واژه «همواره» از آغاز کلام و نامه افتاده است. دوم این‌که «تا بنا» بدخوانی و تحریف و تصحیفی از «ثانیاً» است: «شرف ذات شریف در ترک خودبینی و خودپسندی و در طلب طاعت و رضای حضرت خداوندی باد. ثانیاً یگانه دُر دانه که گوش هوشمندان بزم توفیق را صدف سازد...» (ص ۱۰۸).

۷۹. ص ۱۰۵: «عنان خاطر به اراده خاطر زَرین و مرّوت ایشان باز گذاشت».
در نسخه دیوان هند «رزین» آمده که ضبط مرجّحی است. ضبط دستنویس دانشگاه رانیز می‌توان رزین خواند، ولی مصحح آن را زَرین خوانده و ثبت کرده است. این واژه در موضع دیگری از گلشن بلاغت نیز آمده است: «پیوسته رای رزین و خاطر عاطر مصادقت آیین...» (ص ۱۶۴).

۸۰. ص ۱۰۵: «چون خیال این قسم مشاهیری در این وقت و زمان در شاه‌نشین خاطر همگنان در نمی‌آید...».
«مشاهیری»، بدخوانی و تحریف «شاهتیری» است، معموری این نامه را در باب طلب همین ستون و شاه‌تیر به خواجه محمدامین نوشته است.

۸۱. ص ۱۰۵: «شک نیست که اصله اصیله نهال اخلاص دانی به رشحات "أصلها ثابتٌ و فرعها فی السّماء" حضرت و نضارت خواهد یافت حکماً».
در هر دو نسخه «حضرت» آمده که بی شک ضبط اصیل است. همچنین در نسخه دیوان هند، به جای «نضارت» ضبط «نضرت» آمده که به قرینه حضرت، صورت مرجّح است. در موضع دیگری آمده است: «غایت نضرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته» (ص ۱۵۲).

۸۲. ص ۱۱۴: «لهذا در این ولایاده خاطر اشرف بر آن تعلق یافت که پرتو عنایت و مرحمت بر ساحت احوال و باخت آرزو و آمال سپاه به ساقی صوبه گجرات "صانه الله تعالی عن الآفات" انداخته».
پیدا است که «باخت» بدخوانی و تصحیف «باحث» است. همچنین «به ساقی» تحریف و بدخوانی شگفتی از «یساقی» است!^{۱۲} در نامه‌ای دیگر «یساق» را به کار برده است: «بعد از دو سال خسارت و پریشانی و تردّد و سرگردانی و یساق آذربایجان» (ص ۳۴).

۸۳. ص ۱۱۴: «تا چنانچه از حسن سلوک و کاردانی او سبزو به لوازم آن امر خطیر و خطب کبیر پردازد».

دهشت انگیز آن که «سبز و»، بدخوانی «سزد» است!

۸۴. ص ۱۱۸: «شک نیست که در بارگاه حضرت بی نیاز به تشریف قبول شرف اعتراض خواهند یافت».

در نسخه دانشگاه «اعتزاز» آمده که صورت اصیل است. در نسخه دیوان هند «اعزاز» نوشته شده است.

۸۵. ص ۱۱۸: «با خوی مشا‌زلیه تنها مانده گوشه غربت و جدایی ...».

«با خوی» بدخوانی «به اخوی» است!

۸۶. ص ۱۱۸: «در این حالت هر چند دل بی قرار را پرده شکیبایی بر صورت حال می پوشد و زهر هلال ناکامی را به خوشگواری شربت کامروایی می نوشد، دست اضطراب بی تابانه برقع گشای چهره ناصبوری می گردد».

در نسخه دیوان هند «زهر هلاهل» آمده که ضبط درست است. هلاهل از ادویه قتاله است: به هندوی «بش» نامیده می شود. در هند در کوه های کشمیر می روید، نام کوه های رویش آن «شنکریستاجن» است که در مرز «کرناوه» قرار دارند. مقدار کشنده آن نیم مثقال است. بیش به سعد می ماند؛ انواع گوناگون آن را با نام طبقه ها در میان هندیان نشان می دهند که عبارتند از: «کالدر»، «منکن»، «شرنک» و «هلاهل». کالدر، بیش سبز است. منکن (شودر) بیش سیاه رنگ، شرنک (برهمن) که سفید و کشنده است، هلاهل (کشتر) که زرد رنگ است. برخی از هندی ها می گویند که هلاهل و «کالکوت» دو نام است برای یک ماده و آن نوعی بیش سیاه متمایل به رنگ زنگار است. می گویند که کالکوت به وزن یک دانه جو سریع تر از همه می کشد، آن سیاه است. اگر آن را بشکنیم سفت است و میانش سفید رنگ و دارای سه شاخ است. افشره بیش تازه را به نوک تیر می مالند و آن کشنده است (بیرونی، ۱۳۸۳: ۳۵۱ و ۳۵۲؛ ر.ک: هروی، ۱۳۸۹: ۶۹ و ۷۰).^{۱۳}

۸۷. ص ۱۲۳: «ظهور این معنی، باعث تجدید عهد قایم برادران یوسف - علیه السلام - کشته، مومی الیه را در چاه بالای این منطقه انداخت».

«منطقه» تحریف و بدخوانی «مظنه» است، ادامه کلام را بنگریم: «و مستلزم آن ظن و گمان شد که میرزا یوسف در این امر شنیع شریک اوست».

۸۸. ص ۱۲۳: «و حقیقت ارسال لشکر ظفر اثر بر جانب خطه کشمیر و فتح آن شد یا جوج کفران

است...».

«شد» تصحیف روشنی از «سد» است که در نسخ نیز صراحتاً آمده است.

۸۹. ص ۱۲۴: «درویش علی ملازم میرزا یوسف خان را سرکرده جمعی ساخته به حوالی هست و نخ یعنی گذر فیل به زبان کشمیری می فرستد...».

صورت صحیح این نام «هست ونج» که در نسخه دیوان هند نیز آمده است. «هستی ونج»، امروزه نام جایی در کشمیر از مغل رود تا شویپان است. در اینجا راجایی هند و از راجوری بالشرکش به کشمیر می آمد که یک فیل، از بالای کوه لغزید و به پایین افتاد. راجه از شنیدن صدای جیغ فیل خوشحال شد و دستور داد چند فیل دیگر را هم به پایین هل دهند. از آن زمان اینجا به نام هستی ونج مشهور است. در زبان کشمیری فیل را «هوس» (hoos) و «ونج» را برعکس افتادن می گویند (توضیح و روشننگری پروفیسور محمد صدیق نیازمند، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کشمیر).^{۱۴} از این مکان در ادامه این نامه نیز سخن به میان آمده است: «و درویش علی که در عقبه هست و ریخ بود از استماع این خبر بی دل گشته جمعیت ظاهر و باطنش به تفرقه بدل می شود» (ص ۱۲۵)، در اینجا نسخه دیوان هند صراحتاً هست ونج ضبط کرده است.

۹۰. ص ۱۲۴: «اتفاقاً شهباز افغان و سارویگ تیر و کمان که همیشه از بیم ضرر او خوفناک و هراسناک بوده اند...».

متأسفانه «تیر و کمان» بدخوانی و تحریف «ترکمان» است!

۹۱. ص ۱۲۵: «و به غیر از مفارقت آن برادر اعزّ اسباب تفرقه و پریشانی با کلیه مفقود». بدخوانی و تحریفی از «بالکلیه» است.

۹۲. ص ۱۲۶: «ظهور تکمیل و وضوح تفسیر را از مقتضیات ذات بی همال و مشهّیات فطرت این کسیرالبال دانسته».

ضبط درست «مشتهّیات» خواهد بود که در نسخ نیز آمده است.

۹۳. ص ۱۲۷: «لیکن چون به مقتضی "الضرورات تبیح المحذورات" ...».

صحیح «المحذورات» است که در نسخه دانشگاه نیز دیده می شود. در ادامه نیز آمده است: «لهذا دیده بینش را از هر محذور پوشیده...». «الضرورات تبیح المحذورات» اشاره به قاعده فقهی مشهور اضطرار دارد (عبداللهی علی بیگ، ۱۳۸۳: ۸۳-۱۲۴).

۹۴. ص ۱۲۷: «زبان شوق را با این شیرینی کلام، چاشنی گیر می گرداند، ساغر هر دل که از باده

محبت، تهنیت قالب بی جان است».

«تهنیت» را باید بدخوانی شگفتی از «تهیست» (تهی است) بدانیم.

۹۵. ص ۱۲۷: «چون گوش هوش از نجوای سروش صریر قلم فرخنده رقم، الحان مژده قدوم میمنت لزوم پرتو است».

در هر دو نسخه صراحتاً «فحوای» آمده که اگر حتی مصحح تصحیح قیاسی انجام داده باشد، باید این امر را در نسخه بدل متذکر می شد که نشده است. «به» پیش از «الحان» افتاده است. همچنین «پرتو است» جز تصحیف و بدخوانی «پرنواست» نخواهد بود.

۹۶. ص ۱۲۸: «مشمتمل بر طی سجّل وجود نابود هوی گجراتی...».

ضبط اصیل در اینجا «تتوی» است که در نسخه دیوان هند نیز دیده می شود. در نسخه دانشگاه این واژه بدون نقطه آمده است. در موضع دیگری در اشاره به همین فرد می خوانیم: «از استماع خبر فتح عام که عبارت از اطاعت جام و مکافات یافتن تتوی مقهور بدسرانجام است» (ص ۱۲۹).

۹۷. ص ۱۲۸: «زیاده چه مصدّع شود؟ ایام فراق چون اوان زمان وصال تیزرو و سریع الانتقال و تمادی روزگار شرف ایصال مانند شب های حزن و ملال به طی الارتحال بل عديم الزوال باد».

مصحح «بطی الارتحال» را «به طی الارتحال» خوانده است!

۹۸. ص ۱۲۹: «و از ادراک فتح خاص که کنایت است از آثار تربیت و عنایت نواب آسمان خیل ستاره چشم».

ضبط و خوانش درست: «نواب آسمان خیل ستاره چشم» است. تشبیه چشم و لشکر به ستارگان از نظر شمار و افزونی، تشبیهی پرکاربرد و مرسوم است.

۹۹. ص ۱۲۹: «که به شمول توجه نظر کیمیا اثر عطیه بخش از اعظم اند».

شگفتا که «از اعظم» تحریف و بدخوانی «نیر اعظم» است.

۱۰۰. ص ۱۳۰: «که آن ایضاع اعطاف به حال تشریف یافتگان طراز سیادت و ایثار ایطاف بر فرق نور یافتگان نیر نقابت و نجابت تواند بود».

ضبط اصیل در اینجا «الطاف» است، چنانکه در ادامه نیز آمده است: «از محامد اعطاف و مکارم الطاف عام...» (ص ۱۳۰). و در موضعی دیگر: «شجره دولت و فیروزی و اقبال و اصله اصلیه عظمت و اجلال از رشحات سحاب اعطاف و الطاف الهی...» (ص ۱۷۲). و نیز: «چون مشعر بر کمال الطاف و اعطاف بود، باعث زیادتی مفاخرت و مباهات بین الانام گردید» (ص ۱۷۳).

۱۰۱. ص ۱۳۰: «دیگر دو عرضه داشت که بر سبیل توالی مشتمل بر احاطت جام و زمین از آن حدود و ممهوری شدن تتوی مردود».

«زمین از آن حدود» بدخوانی و تحریف «زمینداران آن حدود» است که صراحتاً در هر دو نسخه آمده است. همچنین در هر دو دستنویس «مقتول شدن» ثبت شده با این اختلاف که در نسخه دانشگاه «مقهوری» به عنوان ضبط نسخه دیگر آمده است. پیشتر نیز در باب این تتوی آمده است: «از استماع خبر فتح عام که عبارت از اطاعت جام و مکافات یافتن تتوی مقهور بدسرانجام است» (ص ۱۲۹). همچنین به نظر می‌رسد، «احاطت» بدخوانی «اطاعت» باشد.

۱۰۲. ص ۱۳۰ و ۱۳۱: «و جمعی از احدیان بر آن راه و دیگر طرق تعیین شده‌اند که تأکید و مبالغه تمام به جاگیرداران و کزوبیان سر راه نمایند که ضابطه آن امر را بر وجه مرغوب انتظام دهند». در هر دو نسخه به صراحت «کروریان» آمده که مصحح به دلیل بدخوانی یا غرابت، آن را «کزوبیان» ثبت کرده‌اند.

۱۰۳. ص ۱۳۲: «سبحانه و تعالی قول و فعل همه را از عارضه سهو و خطا نگاه دارد». واژه «حق» از ابتدای این جمله افتاده است.

۱۰۴. ص ۱۳۲: «به نظر جوهریان، بسته بازار بصیرت و سخن سنجی درمی‌آورد». «بسته» تحریف و بدخوانی «راسته» است و باید عبارت را چنین خواند: «به نظر جوهریان راسته بازار بصیرت و سخن سنجی درمی‌آورد». این واژه در موضع دیگری نیز به صورت نادرست ثبت شده است: «و ملاحظه صفا و بهای آن گنجینه خاطر جواهرشناسان راست بازار تحقیق را از تیرگی هر وسوسه پردازد» (ص ۱۰۸).

۱۰۵. ص ۱۳۲: «در حال قرب کعبه وصال، ردای زبان حقیقت بیان را به سرود این مقصد زمزمه پرداز می‌گرداند».

در نسخه دانشگاه «ردای» آمده که ضبط اصیل و با دیگر عناصر بیت در تناسب است.

۱۰۶. ص ۱۳۵: «قاید توفیق، عنان توجه آن قافله سالار فرقه اسلام را "ایتاعاً لامرالله" به جانب زیارت بیت الحرام معطوف و مصروف داشت».

ضبط اصیل «اتباعاً لامر الله» (پیروی از فرمان خداوند) است. این واژه را در موضع دیگری نیز به صورت نادرست ثبت کرده است: «حکم جهان مطاع واجب الابتاع مرشد حقیقی را سمعنا و اطعنا گفته» (ص ۱۴۱).

۱۰۷. ص ۱۳۵: «چه در هر روز کثیری از قلوب اولی‌الالباب به ایثار احسان و ادراک [ک] بر و امتنان در حیطه تصرف و تملک بندگان نواب درمی‌آید».
«ادراک» بدخوانی «ادرار» است.

۱۰۸. ص ۱۳۵: «چون چراغ ذات با برکات نوات معلی‌اللقاب به این دیار علامت خیز، محض است».

در دستنویس دانشگاه «رجوع ذات...» آمده که ارجحیت دارد. همچنین «علامت خیز، محض» را باید «علامت خیر محض» خواند.^{۱۵} این نامه به نواب میرزا بعد از مراجعت ایشان از حج نوشته شده است.

۱۰۹. ص ۱۳۹: «حکیم علی‌الاطلاق عزت کلمه و جلّت عظمه...».
در ضبط این عبارت دو لغزش از یک نوع روی داده است، چه صورت اصیل سخن چنین باید باشد: «حکیم علی‌الاطلاق عزت کلمته و جلّت عظمته...».

۱۱۰. ص ۱۳۹: «و به حکم حقیقت و طریقت پیر روشن ضمیر طبیبی حاذق و ادیبی مشفق است و مدید محتاج معلولی است به علل نفسانی و چشمانی گرفتار».
چنانکه دانسته می‌شود «مدید» و «چشمانی»، تحریف و بدخوانی «مرید» و «جسمانی» است.

۱۱۱. ص ۱۴۰: «و در طی مراحل سلوک این عارفه را بالفعل از قسم ریاضیات شاقّه دانسته، سرمایه تحمیل سعادات بالقوه ساخت».
صورت صحیح «ریاضیات»، «ریاضات» که جمع واژه مشهور «ریاضه» (ریاضت) باشد.

۱۱۲. ص ۱۴۰: «تبسم فرمای صبح و گره‌گشای، گریه ارباب وجد و ذوق...».
در نسخه دیوان هند «شوق» آمده که ضبط مرجح است. در دستنویس دانشگاه این ضبط به عنوان نسخه ذکر شده است.

۱۱۳. ص ۱۴۱: «از ورود این فیض گل‌های شکر و سپاس بی‌قیاس در چمن زبان و گلشن جان شکفت».
متن از افتادگی برکنار نمانده، زیرا در هر دو نسخه «شکر بی‌حد» آمده که ضبط اصیل است.

۱۱۴. ص ۱۴۱: «طایر شب اینک روح و روان به عزیمت آن شده فردوس نشان...».
«شب اینک» و «شده» بدخوانی و تصحیفی از «شب آهنگ» و «سده» (درگاه) است: «فاما بنا بر امر مطاع مقیمان عتبه علیّه و باریافتگان سده ستنیه...» (ص ۱۸۹).

۱۱۵. ص ۱۴۱: «صفحه خواطر آگاه را تیرگی بخش غبار ملال و نور دیده محنت و نکال گردانید». خوانش و ضبط صحیح «نور دیده محنت و نکال» است.

۱۱۶. ص ۱۴۴: «دبیر تقدیر که اسم شکسته فقیر را در دفتر نامنح منسوبیات عطارد که از کوکب متحیره است سمت اندراج می داد ای کاش! عنوان استقامت و رجعت نیز موافق می ساخت تا بدین حرکت شنیع که استقامت جوهر تحیر و رجعتش عنصر تفکر است اقدام می نمود». ضبط درست «کواکب متحیره» و «استقامتش» است که در نسخ نیز آمده است.

۱۱۷. ص ۱۴۴: «یا لیتنی کنت معهم بدرقه مسافران و در بارگاه خلدآشیانش، یا لیتنی کنت ثراباً حرز مجاوران».

در هر دو دستنویس «خلدآشتباهش» آمده که مصحح آن را «خلدآشیانش» خوانده است. معموری در موضع دیگری می گوید: «روزی که این بی مقدار روی ازادت بر آن درگاه عرش اشتباه آورده، رقوم اخلاص و نفاق گیری را به آب و ثوق از صحیفه ضمیر کسیر محو ساخته» (ص ۹۹).

۱۱۸. ص ۱۴۴: «چه مقارنت شاه آفتاب، طلعتی که در این سفر، مراد خاطر فاتر بود جان را به جز احتراق باعث نیست و موافقتش دل را به غیر اشتقاق موجه نه». در هر دو نسخه «انشقاق» آمده که ظاهراً مصحح آن را «اشتقاق» خوانده، زیرا نسخه بدل یا توضیحی برای این ضبط دیده نمی شود. همچنین خوانش صحیح «آفتاب طلعت» است.

۱۱۹. ص ۱۴۴ و ۱۴۵: «بی تحمّل محنت عذاب الیم و قبل از حرفت به سورت نار جحیم...». هر دو واژه حاصل بدخوانی «حرق» و «جحیم» است. می دانیم که جحیم یکی از درها و مراتب جهنم است: درهای دوزخ هفت است: جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم (الخزاعی النیشابوری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۷). درک اول را جهنم خوانند. درک دیگر را لظی خوانند. و چهارم را حطمة خوانند و پنجم را جحیم خوانند و ششم را سعیر خوانند و هفتم را هاویه خوانند (ر.ک: بوشنجی، ۱۳۸۴: ۸۸ و ۸۹).

۱۲۰. ص ۱۴۵: «چون گرفتار محنت و بلا را مشابَهت و مناسبتی است به خواصّ عباد. این عارفه را از دقایق حکمت های باریک دانسته، دل پراضطراب را به مرهم و ثوق و اعتماد تسلی بخش و تسکین رسان می گردد».

«عارفه» بدخوانی ای از «عارضه» است. معموری در این موضع از بیماری خود در طی یک سفر سخن می راند.

۱۲۱. ص ۱۴۶: «لاعلاج از آن مقصد مشتی دست باز داشته از حاصل دریا به قطره و از دایره آفتاب جهانتاب به ذره اکتفا نموده».

در نسخ «شتی» آمده که با بدخوانی «مشتی» شده است.

۱۲۲. ص ۱۴۶: «نقش نگار صحیفه ارض می گردد که نواب مستطاب...».

صورت صحیح واژه، «عرض» است که در هر دو دستنویس آمده است! همچنین باید «نقش نگار» به صورت ترکیب و با نیم فاصله باشد.

۱۲۳. ص ۱۴۷:

همان بهتر که با مشتی هوسناک کنیم آینه از زنگ هوس پاک

نبودی خود فراموشی گزینیم پس زانوی خاموشی نشینیم

پیدا است که «زنگ»، تصحیفی از «زنگ» است. همچنین در نسخه دیوان هند به جای «نبودی»، «ز بود» آمده که ضبط مرجح است. در دستنویس دانشگاه «ز بودی» ثبت شده است.^{۱۶}

۱۲۴. ص ۱۴۷: «دیده بصیرت ظاهرینان دور در محاذی لمعان آن بی نور و چشم بینا طلب در راه پر نشیب و فراز تحقیق سبب و علت معذور».

در نسخه دیوان هند «چشم بینایان را پای طلب...» آمده که صورت مرجح است. در نسخه دانشگاه «چشم بینا را پای طلب...» دیده می شود.

۱۲۵. ص ۱۴۸:

در کارخانه ای که ره علم و عقل نیست فهم ضعیف رای فضولی چرا کند

در هر دو نسخه «وهم» آمده که تغییر آن نادرست و تصرف بی وجه در متن است.

۱۲۶. ص ۱۴۹: «همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار^{۱۷} آن بهشت کامرانی...».

«آن بهشت» بدخوانی و تحریفی از «ابهت» است: «و چمن زار ابهت و کامرانی...».

۱۲۷. ص ۱۴۹ و ۱۵۰: «پادشاه جم و جاه انجم سپاه، فلک بارگاه، صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه».

پیدا است که «و» زائد است و باید متن را چنین خواند: «پادشاه جم جاه انجم سپاه فلک بارگاه...». در نسخه دانشگاه ابتدا این واو وجود داشته ولی بعد پاک شده و همین سبب لغزش مصحح بوده است.

۱۲۸. ص ۱۵۰: «این معنی به تحقیق پیوسته که بُعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قُرب

جنابی و وصال روحانی نگشته».

«جنابی» بدخوانی و تصحیفی از «جنانی» (قلبی) است.

۱۲۹. ص ۱۵۰: «و لوای جهان‌گشای خلافت و شهریاری و خیر فلک‌فرسای معدلت و جهان‌داری».
تصحیف و بدخوانی روشنی از «چتر» است که از لوازم پادشاهان به شمار می‌رود.

۱۳۰. ص ۱۵۲: «که بعد از دریافت سعادت کرنش و تسلیم و ادراک شرف تقیل و شیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته».
«تقیل» تحریف و بدخوانی «تقبیل» به معنی بوسیدن است. «شیم» در اصل «تلثیم» است به معنی بوسه زدن (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل تلثیم).

۱۳۱. ص ۱۵۲: «مرجو که پیوسته در دوحه محبت و داد موروثی و مکتسبی ...».
«داد» بدخوانی «وداد» است. این بدخوانی در موضع دیگری نیز دیده می‌شود: «چون غرض تجدید قواعد خلّت و داد و تشیید مبانی الفت و اتحاد بود زیاده اطناب نرفت» (ص ۱۹۲).

۱۳۲. ص ۱۵۲: «و حدیقه خلّت و اتحاد صوری و معنوی را که به اروای انها و موالات و اجزای جداول مضافات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته».

«انها و» تحریف و تصحیفی از «انهار» است. ضبط صحیح «اجزای» نیز جز «اجراء» نیست به معنی روان کردن. «مضافات» نیز تصحیفی از «مصافاة» (مصافاة) به راست و خالص کردن دوستی و اخوت است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مصافاة). این ضبط در نسخه دانشگاه ثبت شده است. در مواضع دیگری می‌گوید: «و به ایادی نصوص خلوص، لوای موافقت و مؤاخات و علم مصادقت و مصافات در معركة تهادوا و تحابوا» می‌افراخت» (ص ۱۸۶). «چون تعدّد صحایف مؤالفت و وداد و تکرر مودّت و اتحاد باعث نشید مبانی مؤاخات و متمر مراسم مصادقت و مصافات است ...» (ص ۱۹۰).

۱۳۳. ص ۱۵۵: «اما بعد حورای عذرا، و عذرای بیضانور که چون نور بینایی بر سواد بصر ...».
در نسخ «حورای عذراعذار و عذرای بیضانوار» آمده که ضبطی مرجح است.

۱۳۴. ص ۱۵۵: «و زمانی سیمای ماه چهاردهم را داغ جبینش بر چهره شب‌افروزی می‌نگاشت».
در هر دو نسخه «داغ حبش» آمده که ضبط مرجح است. پیوند داغ و حبش از جهت سیاهی است.

۱۳۵. ص ۱۵۵: «نکالش صبح‌وار حله شب را در دل و جاننش ظلمت کردار آب حیات را شامل».
این عبارت که در باب نامه شاه عباس به مناسبت جلوس جهانگیر است، در بردارنده چندین

اشتباه است، زیرا صورت پیراسته آن چنین است: «نکاتش صبح وار، حامله شب را در دل و لغاتش ظلمت کردار، آب حیات را شامل». عموماً در توصیف نوشته‌ها به دو عنصر توجه می‌شود، یکی ظاهر سیاه کلمات و دیگر معانی آن‌ها که به روشنی وصف می‌شود.

۱۳۶. ص ۱۵۵: «وثیقه دوستی [و] منیفه یکدلی و یگانگی که مانند ید بیضا از آستین قلم معجزشیم منشیان کلیم دست مسیحاییان، سمت بروز یافته».

«منیفه» بدخوانی و تحریفی از «نمیقه» به معنی نوشته و مکتوب است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل نمیقه). در موضع دیگری می‌خوانیم: «اشاره‌ای که مشتمل بر سفارش انجام مطلب و مرام فرستاده درگاه، یعنی حاجی نعمت‌الله در طی آن مفاوضه نمیقه سمت گزارش یافته بود» (ص ۱۸۸). «مسیحاییان» نیز بدخوانی و تصحیف «مسیحاییان» است.

۱۳۷. ص ۱۵۵: «پرده خفا از جهت انشا و اختراع و نقاب حجاب از رخساره غرام و اتساع برمی‌داشت».

در نسخه دانشگاه «التیاع» آمده که ضبط اصیل و مرّجح است و آن را سوخته شدن دل از عشق و اندوه گزارش کرده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل التیاع).

۱۳۸. ص ۱۵۵: «محرّم بارگاه سلطانی و خازن مکنونات خاطر خاقانی، رسول صدق بیان، مظهر آثار پرواستان...».

«پرواستان» که احتمال قریب به یقین مصحح نیز برای آن معنایی نمی‌تواند ارائه کند، بدخوانی شگرفی از «بر و امتنان» است که پیش‌تر به موارد دیگری از تحریف آن اشاره شد.

۱۳۹. ص ۱۵۵: «از تازگی و نازکی معنی و حسن الفاظ و جودت عبادت آن نامه نامی چه شرح دهد که نکته‌گزار زبان قلم و شرح‌پرداز قلم زبان از تحریر و تقریر شمه‌ای از آن عاجز و قاصر است».

چنانکه پیداست «عبادت» تحریف و بدخوانی «عبارت» است که در نسخه دانشگاه آمده است. و صورت صحیح‌تر آن «عبارات» باید باشد که با الفاظ در تناسب تام است و در نسخه دیوان هند دیده می‌شود.^{۱۸}

۱۴۰. ص ۱۵۶: «عطیه نصف‌المراد از مقتضیات شناخته، رخصت بر اقدام آن امر نداند و تحریک سلسله ارسال رساله مجد اریاب محبت و وداد به قدر مقدور نمودند».

«عطیه نصف‌المراد» عبارتی عربی است و باید به این صورت و متمایز از دیگر عبارات متن ثبت شود. «نداند»، در اصل «ندارند» است و «مجد»، «مجدد». صورت اصیل «اریاب» نیز «از غایت» است که در نسخه دیوان هند دیده می‌شود، پیش‌تر نیز گفته است: «از غایت انس و الفت بدان وثیقه...» (ص ۱۵۶).

۱۴۱. ص ۱۵۶: «بنا بر اسعاف و انجام آن مرام، عنان صافی طویّت بدان صوب معطوف گشت ...»، «انجام» بدخوانی و تحریفی از «انجاح» است. اسعاف و انجاح به معنای برآوردن حاجت است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل اسعاف / ذیل انجاح). در موضعی گفته است: «در انجاح هر مطالب بدانچه مقدور بوده و هست کوشش کرده و خواهد کرد» (ص ۱۷۳). و نیز: «اشاره‌ای که مشتمل بر سفارش انجاح مطلب و مرام ...» (ص ۱۸۸).

۱۴۲. ص ۱۵۶: «و تحفه دعای را بدان وسیله به موقوف و محصل اجابت رساند». در متن افتادگی وجود دارد، زیرا «دعای بی‌ریا را» ضبط درست است که در نسخه دیوان هند دیده می‌شود. در مواضع دیگری نیز گفته است: «دعای بی‌ریا را بدرقه سفر فتح اثر سپهسالار معرکه نصرت و فیروزی ساخته» (ص ۱۷۱). و نیز: «بساط دعای بی‌ریا را به قدم وثوق اخلاص و عقیدت پیموده» (ص ۱۷۲).

۱۴۳. ص ۱۵۶: «از روی رعایت و اطاعت مسلوک بی‌تکلیف از عبارات منشیان و خالی از شائبه اشارات مترسلان ...». در هر دو نسخه «بی‌تکلف» آمده که صورت اصیل است. مصحح دو نقطه‌ی «تحتیت» در سطر بعد را از آن کلمه حاضر دانسته و آن را «بی‌تکلیف» خوانده و ثبت کرده است.

۱۴۴. ص ۱۵۶: «به زیور خلوص اعتقاد از نیت نصوص اختصاص توشیح و تزیین داده ...». «از نیت» بدخوانی و تحریف «وزینت» است: «به زیور خلوص اعتقاد و زینت نصوص اختصاص توشیح و تزیین داده ...».

۱۴۵. ص ۱۵۷: «و در نهانخانه خاطر اخلاص، موطن با شرف قرب و اتصال قرار یست». «قرار یست» جز تحریف و بدخوانی «قرین است» نیست. همچنین خوانش صحیح «اخلاص موطن» است.

۱۴۶. ص ۱۵۷: «و سابق از تحقیق آثار زمان و مکان، فی مابین نسبت خلّت و یگانگی به حصول پیوسته و من‌البین حجاب امنیّت و یگانگی رخت بر بسته». «امنیت» بدخوانی «اثنیت» است که پیشتر نیز از آن سخن گفته‌ایم. «یگانگی» نیز بدخوانی و تحریفی از «بیگانگی» است که صراحتاً در نسخه دانشگاه آمده است.

۱۴۷. ص ۱۵۸: «ملک‌الملک عالم ایجاد و تکوین پیوسته فتوحات تازه و عطیات بی‌اندازه کرامت کند».

در هر دو دستنویس «مالک الملک» آمده که ضبط صحیح و اصیل است.

۱۴۸. ص ۱۵۸: «مرصود آن و مأمول چنان است که بنا بر نشید^{۱۹} روابط قدیم و جدید همیشه این شیوه مرضیه مسلوک گردیده، بهار فیض آثار مودت را از رشحات سحاب مکرمت سرسبز و ریان داشته، بحر ذخار التفات را در فیضان دردی صفات عاطل و زایل نگذارند».

ضبط دستنویس دیوان هند «دُرر دری صفات» است که ضبط اصیل و درست خواهد بود. همچنین در دو نسخه «ذاهل» ثبت شده که ضبط مرجح است.

۱۴۹. ص ۱۶۱: «به نوعی اقدام نمایم که معنی خدمتکاری شایسته را به سعی اعجاز نیکوبندگی در آینه ضمیر دور و نزدیک صورت ارتسام وهم».

«وهم» بدخوانی «دهم» است.

۱۵۰. ص ۱۶۲: «این تازه گل دسته‌ای است از روضه ریاحین رای گلستان بیاض که در آب و هوای جویبار دل پر خون پرورش یافته».

خوانش صحیح باید چنین باشد: «این تازه، گلدسته‌ای است». «رای» تصحیف «زای» است: «ریاحین زای». و «بیاض» نیز تحریف و بدخوانی «نیاز». گفتمی آنکه این رقعہ در هنگام ارسال گلستان نیازتہ نوشته شده است.

۱۵۱. ص ۱۶۲ و ۱۶۳: «اعنی باغبان بهارستان وزارت و ملک آرای رضوان روضه نصف و ملکت پیرای خلیل کشانیده، خوان فصاحت کلیم کرم زد. طور بلاغت...».

این آشفتگی و نابسامانی را با کمک نسخ باید چنین تصحیح کرد: «اعنی باغبان بهارستان وزارت و ملک آرای، رضوان روضه نصف و ملکت پیرایی، خلیل گشانیده خوان فصاحت،^{۲۰} کلیم گرم و طور بلاغت».

۱۵۲. ص ۱۶۳: «امید که هفوات و عشرات کلام و کلماتش...».

«عشرات» بدخوانی «عشرات» (جمع عثرة به معنی لغزش) است.

۱۵۳. ص ۱۶۳: «و حضور مستدلان پیراهن عیب و قصور محروس و مأمون باد».

تحریف و بدخوانی «براهین» است و لفظ «مستدل» نیز این ضبط را تأیید می‌کند.

۱۵۴. ص ۱۶۴: «دست تصاریف زمان و طوارق و^{۲۱} حدثان از معاونت عنایت حضرت ملک متان تبجل اساس کرباس آن مرساد».

«تبجل» بدخوانی «به تخلل» است و «کرباس» نیز بدخوانی و تصحیف «کریاس» خواهد بود که آن را

درگاه و دربار شاهان و امرا گزارش کرده‌اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل کریاس).

۱۵۵. ص ۱۶۵: «متوجه شد که تا تواند به مرافقت و موافقت سعی آن کافی رأی شفیق از اظهار نصایح مشفقانه و ابراز مواعظ خیرخواهانه رفع این عایله نماید».
تصحیفی روشن از «غایله» (غائله) است: «بدین دو کلمه متذکر خاطر شریف گشته، مجدّد قوانین محبت و یگانگی و متمم بنیان صداقت و رافع غایله بیگانگی گردید (ص ۱۹۲).

۱۵۶. ص ۱۶۶: «و اگر عیاذ بالله، غبار این فتنه از شرح غمام صلاح اندیشی و اصلاح کاراگاهان فرونشیند، سیلاب فتنه راه خود را باز خواهد کرد».
در هر دو دستنویس «ترشح» آمده که ضبط اصیل است و در مواضع دیگری نیز به کار رفته است: «از ترشح غمام فیض ملک منان سرسبز و سیراب بوده» (ص ۱۸۰). همچنین: «و آنچه از صبابه طبیعت و مسابه^{۲۲} فطنت ترشح می‌گردد، به هوای حوادث جذب می‌یافت و به جویبار ضبط و انضباط نمی‌رسید» (ص ۳).

۱۵۷. ص ۱۶۷: «جلاب و ازگونه اثری که مزید خلت طبیعت فایض و قریحه مقبوض خشک مزاجان برگرفت».
در دستنویس دانشگاه «علت» و «قابض» آمده صورت مرجح و درست کلام است.

۱۵۸. ص ۱۶۸: «همیشه صفحه اعمال خیراندیشان دوستی‌گزین و صداقت‌کیشان محبت‌آیین بر قوم سداد و صلاح و نقوش فوز و نجاح که از محسنات نگارش قلم تقدیر است، نقش‌گیر و رقم‌پذیر باد».

«بر قوم» بدخوانی شگفتی از «به قوم» است: «صحیفه آرا و ادعا را به رقوم این مدعا مرقوم گردانیدند» (ص ۱۹). و نیز: «الحمد لله و المنة که اوراق دفاتر روزگار و اسفار سفاین لیل و نهار به رقوم خیرانجام استیفای مطالب و مرام داعیان دولت خدام ذوی الاحترام مطرز و مزین شده» (ص ۲۳).

۱۵۹. ص ۱۶۸: «و به موافقت منیت‌های صدق‌آیین، ساحت احوال خلاق از نطرق حادثه هر آزار و اضرار محفوظ و مأمون ماند».

ضبط صحیح «نطرق» است به معنی راه کردن و راه یافتن به سوی چیزی (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل نطرق). متأسفانه مصحح این واژه را «نطرق» خوانده است.

۱۶۰. ص ۱۷۰: «و در تقصیر رسم و رسوم ارشاد و تعلیمی که از آن کارگاه روزگار یافته شفیع می‌سازد».
در هر دو نسخه «کارآگاه» آمده که ضبط مرجح است.

۱۶۱. ص ۱۷۰: «میرزا محمد را بنا بر دوام سفر که در این سه چهار سال ملازم اوست هیچ شبی از اشیا و راحله مهیتا نبود».

بدخوانی «شیء» است که در نسخه دانشگاه دیده می شود.

۱۶۲. ص ۱۷۳: «چون شعر بر کمال الطاف و اعطاف بود، باعث زیادتی مفاخرت و مباحات بین الانام گردید».

ضبط اصیل «مشعر» است که در نسخ نیز دیده می شود و متأسفانه مصحح آن را «شعر» خوانده است. این بدخوانی در موضع دیگری نیز دیده می شود: «مبادا بنا بر اقتضای وقت عبارات شعر بر استعارات متفته و اقتباسات متنوعه چنانکه طرز قدما و شیوه کلام منشیان ممالک ایران است ...» (ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

۱۶۳. ص ۱۷۳: «به ارسال عنایت نامجات محبان صمیمی را خوشوقت و فرّ جان می ساخته باشند».

در نسخه دیوان هند «فرحان» آمده که به نظر می رسد ضبط مرجح باشد.

۱۶۴. ص ۱۷۳: «شرحی که در هر باب به ارقام آن خاصه دیبران ملک آرا مبادرت جسته بود ...».

بدخوانی و تحریف «خامه» است که در هر دو دستنویس نیز مضبوط است.

۱۶۵. ص ۱۷۴: «و نقض عهد و میثاق و نقص مقدمات صدق و وفاق را از مرآت ضمائر انوار منزوی و منتفی گردانیده، به موجبات زوال شرّ و شین و مؤیدات اصلاح ذات البین توفیق دهد».

در نسخه دانشگاه «منطوی» آمده که ضبط مرجح است. در دستنویس دیوان هند نیز به نظر می رسد همین واژه باشد.

۱۶۶. ص ۱۷۴: «اما بعد، نگاشته قلم عطوفت و اشفاق و رقم زده خامه وفا و وفاق می گرداند که التفات نامه وحی آثار و عنایت رتبه اعجازنگار که رقم پرداز کلک جواهرسلک گشته بود...».

در هر دو نسخه «عنایت رقیمه» آمده که مصحح آن را درست نخوانده است.

۱۶۷. ص ۱۷۴: «به ساعتی که کواکب ثواب سعد را مکتسب سعادت و فیروزی تواند بود، از ایراد قاصد فرخ مقاصد، همچو آیات که جبریل درآرد به حریم اخلاص، سمت ورود یافت».

تصحیفی از «فرخ مقاصد» است که در صریحاً در هر دو دستنویس کتاب نیز آمده است. در موضع دیگری نیز می خوانیم: «از ایراد قاصد فرخ مقاصد، نوربخش و سرورافزای خاطر مخلص صافی عقیدت شد» (ص ۱۷۳).

۱۶۸. ص ۱۷۵: «فاتما بنا بر اندیشه از ملال خاطر خطیر، اجمال را بر تفصیل رجحان داده، در محاذی هر سطر به شطری اختصار نموده هر قصر را با سمایی مقابله و مواجه می‌سازد.»
«قصر» تحریف «فقره» (مطابق نسخه دانشگاه) و «با سمایی» بدخوانی «به ایمایی» خواهد بود که در دستنویس سرهم نوشته شده است.

۱۶۹. ص ۱۷۵: «و در اظهار بشاشت و نحوست ملک و ملکت احمدنگر رمزی ادا شده بود.»
بدخوانی و تحریفی از «شامت» (شامت) است که با نحوست مترادف است.

۱۷۰. ص ۱۷۶: «مناسب چنان است که به مقتضی عاقبت اندیشی ملاحظه استقامت و رفاهت بلاد و عباد که بدایع وادیع حضرت آفریدگارند متفق شده به مساعی جمیله رفع این شورش نماییم.»
در نسخه دانشگاه «رفاهیت» آمده که ضبط درخور توجهی است و متأسفانه مصحح متذکر آن نشده است.

۱۷۱. ص ۱۷۹: «حقاً که از وقوع این واقع و حداث این حادثه مشاعر روحانی و مدارک جسمانی که همیشه عسل چش و انگبین مائده احسان و چشمه سار بَر و امتنان آن علی نسبت ابوتراب لقب بود ... حکم اموات گرفته و صورت جماد پذیرفته.»

«واقع» و «حداث» بدخوانی و تحریف «واقعه» و «حدوث» است که در هر دو دستنویس متن دیده می‌شود. همچنین خوانش بقیه کلام از چند خطا به دور نمانده، زیرا ضبط صحیح کلام چنین است: «همیشه عسل چش انگبین مائده احسان و چشمه سار بَر و امتنان آن علی نسبت ابوتراب لقب بود.»

۱۷۲. ص ۱۷۹: «پس در این حادثه اگر در لوازم این مصیبت نوحه سراید یا زبان بیان به اظهار نکت گراید، از قسم پر زدن مگس در هوای آسمان و دعوی پشه در احتمال اثقال کون و مکان خواهد بود.»
در هر دو نسخه «حالت» و «نکته» آمده که تغییر آن‌ها سنجیده نیست.

۱۷۳. ص ۱۸۰: «قنادیل انوار معرفت و مرحمت در مرقد مظهر و مدفن مقدس آن جان پاک آنا فائاً بر افروخته گردد.»

در هر دو دستنویس «مظهر» آمده با این تفاوت که در نسخه دانشگاه اثر پاک شدگی نقطه‌ای دیده می‌شود و همین امر سبب لغزش مصحح بوده است.

۱۷۴. ص ۱۸۱: «گرفتار محبت را که در جزیره دامن سلامت بخار ملامت در داده که ... مسکن وحوش و کنام دد و دام و مکمن استراحتش به معبر و سفر هوام و سوام.»

چندین غلط در این پاره از کلام دیده می‌شود. در نسخه دانشگاه به جای «محبت»، «محنت» آمده

که ضبط اصیل است. این رقعہ در حالت حبس و گرفتاری بخشی بیگ گیلانی به نواب قلیچ خان نوشته شده است (ر.ک: ص ۱۸۱). «بخار» را باید «به خار» خواند و نوشت! «مسکن وحوش» تحریفی از «مسکن راحتش» است. «به» زائد و حاصل بدخوانی مصحح است. «سفر» نیز تحریف و بدخوانی «مفر» است.^{۳۳} بدین سان متن چنین باید ثبت شود: «گرفتار محنت را که در جزیره‌ای دامن سلامت به خار ملامت در داده که ... مسکن راحتش، کنام دد و دام و مکمن استراحتش، معبر و مفر هوام و سوام».

۱۷۵. ص ۱۸۲: «و الا تشخص حیات را در این ورطه هالک لحظه چه جای قرار». در هر دو نسخه «شخص» آمده که با بدخوانی به «تشخص» تبدیل شده است.

۱۷۶. ص ۱۸۲: «و دست ما سگه و لمحہ در نگهداشت عنان صبر چه اختیار». تحریف و بدخوانی ای از «ماسکه» از قوای مشهور است و در مدت هضم هاضمه غذا را در معده نگاه می‌دارد (ر.ک: هخدا، ۱۳۷۳: ذیل ماسکه).

۱۷۷. ص ۱۸۴: «امید می‌دارد که مس وجود او از تأثیر عنایت و توجه نواب مالک رقاب که اکسیر اعظم و کبریت احمر کتابت است از آن رنگ ظلام به رونقی و خفای مجهولیت برآید و مثال شهر رای عالم معروفی گردد».

«کتابت» و «رنگ» بدخوانی و تحریفی از «کنایت» و «زنگ» است صریحاً در نسخه دانشگاه ثبت شده است. همچنین در این نسخه «زرمثال شهر وای...» آمده که ضبط مرجح است.

۱۷۸. ص ۱۸۵: «کنایتی از ظاهر اوضاع مخلص آنکه اکثر اوقات آماج وار هدف سهام خطافرجام اصحاب علم و ممتحن قلم ستیزه‌رقم اعزاز به آب قلم می‌باشد». کژخوانی عجیبی از «اعزاز باب قلم» است که در هر دو نسخه نیز دیده می‌شود.

۱۷۹. ص ۱۸۶: «در جودت الفاظ فایقه و سلامت عبارات رایقه مضمار فصاحت و بلاغت از محل اعجاز قصب السبق می‌ربود».

یک افتادگی در متن دیده می‌شود که در هر دو نسخه نیز آمده است: «در مضمار فصاحت و بلاغت ...».

۱۸۰. ص ۱۸۶: «و به ایادی نصوص خلوص، نوی موافقت و مؤاخات و علم مصادقت و مصافات در معرکه "تهادوا و تحابوا" می‌افراخت».

تحریفی از واژه «لوی» است که به صراحت در هر دو نسخه دیده می‌شود.

۱۸۱. ص ۱۸۷: «در محاذی آن عطیة الهی و اسرار عارفه شاهنشاهی، تحفه دعایی که مسیحیان عالم بالا دست استدعا به امید اجابتش بردارند».

به نظر می رسد تصحیفی از واژه «مسیحان» باشد، مراد از «مسیحان عالم بالا»، فرشتگانی است که مشغول به تسبیح باری تعالی هستند.

۱۸۲. ص ۱۸۸: «تحریک قلم و تیر عطارد نظیر را که شرح پرداز نکات خلود حب ذاتی و زیورساز عقود محب جبلی است در استمرار فیضان رشحات به سوی چشمه خورشید تعلل ندهد».
بدخوانی و تحریفی از «دبیر» است که در احکام نجوم از منسوبات و مدلولات عطارد است (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۶).

۱۸۳. ص ۱۹۰: «تا نسایم لطایف الفت و اتحاد صمیمی در وزیدن آمده، ازهار خصوصیت و یگانگی نصرت یابد».

بدخوانی و تصحیفی از واژه «نصرت» که چند بار دیگر در گلشن بلاغت به کار رفته است: «شک نیست که اصله اصیله نهال اخلاص دانی به رشحات اصلها ثابت و فرعها فی السماء» حضرت و نصرت خواهد یافت حکماً (ص ۱۰۵). نیز: «و حدیقه خلّت و اتحاد صوری و معنوی را که به اروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته» (ص ۱۵۲).

۱۸۴. ص ۱۹۰: «پادشاه جوانبخت کامکار، برادر اعزّ ارجمند عالی مقدار، رافع الولاية خلافت و پادشاهی، زبینه اورنگ عظمت و شاهنشاهی».
در هر دو نسخه «رافع الویه» آمده که ضبط اصیل است. «الویه» جمع لواء (علم و درفش) است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل الویه).

۱۸۵. ص ۱۹۰: «المشرف به تشریفات الازلیته من عبد الله الرحمن الرحیم...».
پیدا است که ضبط اصیل «عند» است که در دستنویس دیوان هند آمده، در نسخه دانشگاه نیز عبد به عند تصحیح شده است.

۱۸۶. ص ۱۹۰ و ۱۹۱: «لازال خیام سلطنة و اقبالة مربوطاً به اوتاد خلود و الدوام و لوای شوکت و اجلال، مرفوعة الی قبة السماک».

این عبارت به زبان عربی است و صورت صحیح آن چنین است: «لازال خیام سلطنته و اقباله مربوطاً باوتاد الخلود و الدوام و لواء شوکته و اجلاله مرفوعة الی قبة السماک».

۱۸۷. ص ۱۹۱: «همیشه به توفیقات الهی و حسن توجه و اشفاق بندگان...».

بدخوانی و تصحیفی از «اشفاق» است: «اما بعد، نگاشته قلم عطوفت و اشفاق و رقم زده خامه وفا و وفا می گرداند...» (ص ۱۷۴). این تصحیف در موضع دیگری نیز دیده می شود: «ترصد و ترقب از اخلاق عمیم و حسن اشفاق مستقیم آن عالی حضرت سلطنت پناه عالی جاه رفیع الشان آن است...» (ص ۱۹۲).

۱۸۸. ص ۱۹۱: «چون به مضمون صدق محشون "القلب یهدی الی القلب" مبین عقیده چنان است که صحیفه مودت و رابطه و جدایی را محتاج به دیباچه اظهار می داند.»
«وجدایی» بدخوانی «وجدانی» است که در هر دو نسخه دیده می شود. همچنین در هر دو دستنویس «نمی داند» آمده است.

۱۸۹. ص ۱۹۱: «متردد آن دیار خصوصاً جمعی که اداراک ملازمت اشرف می نمود یا آن صحیفه المودت صداقت آیین خالی نبوده باشند.»
ضبط و خوانش صحیح «مترددان آن دیار» است که در هر دو دستنویس آمده است. «می نمود یا آن» نیز بدخوانی «می نموده باشند از» است که در نسخ دیده می شود.

۱۹۰. ص ۱۹۱ و ۱۹۲: «در این ولاکه رفعت دستگاه معتمد الخواص حاجی نعمت الله قمی را که در سلک گرج یراقان خاصل شریفه انتظام دارد به جهت انجام بعضی امور و به هم رسانیدن امتعه و اجناس نفیسه آن ولایت و سامان و سرانجام خدمات سرکار شریفه بدان صوب ناصواب فرستاده شد.»

«گرج یراقان» بدخوانی و تحریف بی معنایی از «کرکراقان» است که به صراحت در هر دو نسخه دیده می شود. «کرکراق» از مناصب دیوانی و دولتی در عهد شاهان گورکانی هند بوده و چنانکه از فحوای کلام دانسته می شود مأمور تدارکات و خرید اجناس بوده است.^{۲۴} «ناصواب» هم تصحیف روشنی از «باصواب» است.

۱۹۱. ص ۱۹۲: «ترصد و ترقب از اخلاق عمیم و حسن اشفاق مستقیم آن عالی حضرت سلطنت پناه عالی جاه رفیع الشان آن است که از آن جانب نیز همین شیوه رضیه مرعی و مسلوک بوده به زلال سلسال محبت آمیز و مراسلات مودت انگیز مختصر و شاداب گردانید.»
بدخوانی و تحریفی از «مخضر» (سرسبز و شاداب) و «گردانند» است که در هر دو دستنویس دیده می شود. پیشتر نیز به نمونه دیگری تحریف مخضر اشاره کرده ایم.

۱۹۲. ص ۱۹۳: «برادر ارجمند و فرزند دلیند را بعد از سلام مشتاقانه اعلام آنکه بشر تحت جاه و

ریاست مجبول است».

«تحت» بدخوانی و تصحیف «به حب» است که در دستنویس دانشگاه سرهم (بحب) نوشته شده است.

۱۹۳. ص ۱۹۳: «و خالق فلک عدل شمار جاهش را بقایی نیست و عمرش را وفایی نه».
در دستنویس دانشگاه «شعار» آمده که مصحح آن را «شمار» خوانده و ثبت کرده است.

۱۹۴. ص ۱۹۳: «دشمنان از قبایح او در خنده اند و دوستان از نصایح آن شرمند».
به گمان نگارنده ضبط مرجح «فضایح» است.

۱۹۵. ص ۱۹۴: «و عجز و زبردستان را به شفقت و دلجویی بنوازند و کار خاکساران به مرحمت و بزم‌گویی بسازند».

تصحیف و بدخوانی «نرم‌گویی» است که به صراحت در نسخه دانشگاه دیده می‌شود.

۱۹۶. ص ۱۹۵: «این درگاه چندی است اندر یک بیابان خیال که سراب جهان معالی است...».
این عبارت از نامه‌ای است که تنها در دستنویس دانشگاه آمده و چنین است: «این ذره چندی است از ریگ بیابان...». پیدا نیست که چرا مصحح کلام را بدون هیچ‌گونه توضیحی تغییر داده است.

۱۹۷. ص ۱۹۵: «امید است که به نظر حرم‌مداری سردفتر جادوان کشمیر و سرحلقه نکته‌پردازان خراسان صغیر عزا ده سطر آب خیال عروه صحیفه کمال، قطر دایره طبع سلیم، شرف زایچه احسن تقویم، آن جان جهان یعنی مولانا، خواجه جان طیب الله انفاسه و تقدسه الاتسبه درآید».

بدخوانی و تحریف عجیبی از «عضاده سطرلاب خیال» است که در دستنویس دانشگاه به صراحت دیده می‌شود. «عضاده» یکی از قسمت‌های اسطرلاب است: و آن ام است و حجره و عضاده و اجزای ارتفاع و اجزای ظل و آن دو خط که یکدیگر را تقاطع کرده اند بر صفایح و آن سه دایره که بر هر صفحه هست و دوایر مقنطرات و خط‌های ساعت زمانی و عنکبوت و دایره نطق البروج و شظایای عنکبوت و مری اجزا (کوشیار بن لبان، ۱۳۹۲: ۵).^{۲۵}

۱۹۸. ص ۱۹۶: «حمیده صفاتی که وجود کثیرالوجودش بر رگم فلک کج رفتار فیض رساننده خواص به جای عوام است و استدامت دولت نیز دانش مسئول هر نیکوسرانجام».
بدخوانی «بی‌زوالش» خواهد بود که در دستنویس سرهم نوشته شده است.

۱۹۹. ص ۱۹۶: «نظام کارخانه دنیا را رکن رنگین باد».

به باور نگارنده «رنگین» در اصل «رکین» است که با «رکن» تناسب لفظی برجسته‌ای می‌سازد.

۲۰۰ ص ۱۹۶: «و دیده‌های ابد دیده را در نیم‌روز ... روشنی بخشد».

بدخوانی و تحریفی از «رمد دیده» است: «چون دیده رمد دیده به وسیله کحل الجواهر ...» (ص ۴۹).
«دیده رمد دیده منتظران به کحل الجواهر دیدار فرخنده آثار منور گرداند» (ص ۵۹). همچنین: «بعد از تکحیل دیده رمد دیده هجران کشیده به کحل الجواهر دیدار فرخنده آثار ...» (ص ۸۷).

۲۰۱ ص ۱۹۷: «با وجود استعانت قلم و لسان از مکمن ضمیر به مجلای تحریر نمی‌آید».
در نسخه دانشگاه «قلم متعدد اللسان» آمده که مصحح آن را تحریف کرده است.

۲۰۲ ص ۱۹۷: «امیدوار است که کام‌بخش عالمیان و مرادده جهانیان به خوب‌ترین وجهی و نیکوترین صورتی که در آینده خیال مترسم است».
«آینده» و «مترسم» بدخوانی و تحریفی از «آینه» و «مترسم» است.

۲۰۳ ص ۱۹۸: «نوّاب سلامت توقفی که در ارسال برکات ... واقع شده بود به سبب آن بود که در این مدّت معتمدی که بر امانت او اعتماد توان نمود عازم آن صوب نبود».
در نسخه به صراحت «ترکات» آمده که مصحح آن را «برکات» خوانده است. «ترکات» (جمع ترکه) را لوازم میّت و مرده ریگ گفته‌اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ترکات / ذیل ترکه). در ادامه این واژه به «محرکات» تحریف شده است: «چون محرکات و نشان‌های سعادت بخش برسند آنچه لایق دانند از شکرگزاری مراجع بیکران ایشان عرض داشت نمایند» (ص ۱۹۸). و نیز بار دیگر به «برکات» و به «ترکمان»: «نوّاب سلامت موسی خدمتکار را به واسطه اینکه برکات مصحوب او ارسال داده نگاهداشته بود، در این ولا عازم ملازمت عالی گشت. امید که چون ترکمان را برساند مشمول عوطف نوّاب گردد» (ص ۱۹۹).

۲۰۴ ص ۱۹۸: «نوّاب فلک احتجاب فردوس مکانی مهد علیای ...».

در دستنویس «بلقیس مکانی» آمده که ضبط درست است. مصحح در حاشیه می‌نویسد: «در متن واژه شبیه اطلس خوانده می‌شود ولی واژه فردوس با سیاق کلام هماهنگ است!»

۲۰۵ ص ۱۹۸: «حکیم مسیح الزّمان که در سلک ملازمان نوّاب قدسی القاب، شاهزاده بلند اقبال، سلطان داور بخش السّلاک دارد».

واژه «السّلاک» بدخوانی روشنی از «انسلاک» است که آن را داخل شدن و درآمدن و به رشته کشیده شدن گزارش کرده‌اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل انسلاک).

۱. تمامی شماره صفحات مطابق با چاپ مورد بررسی است.
۲. در باب این مثنوی دو مقاله چاپ شده است:
 - یلمه‌ها، احمدرضا و اکرم کشفی، (۱۳۹۳)، «بررسی سبک‌شناسی منظومه خسرو و شیرین عبدالوهاب بن محمد معموری»، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هفتم، شماره چهارم (پیاپی ۲۶)، زمستان: ص ۲۲۵-۲۴۱.
 - کشفی، اکرم و احمدرضا یلمه‌ها، (۱۳۹۵)، «معرفی نسخه خطی مثنوی خسرو و شیرین عبدالوهاب بن محمد معموری (قرن ۵۱۱ ه.ق)»، نخستین همایش ملی ادبیات غنایی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، ۲۲ اردیبهشت‌ماه.
۳. این شرح دو بار نیز در قالب رساله کارشناسی ارشد و دکتری تصحیح شده است:
 - کرمی، محمدحسین، (۱۳۷۳)، نقد و شرح عبدالوهاب حسینی بر دیوان خاقانی، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.
 - رضاپوریان، اصغر، (۱۳۷۴)، شرح عبدالوهاب بن محمد حسین حسینی معموری متخلص به غنایی بر اشعار خاقانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد. (ر.ک: محمدی فشارکی، ۱۳۸۶: ۲۱۸).
۴. بیت از لسانی شیرازی است (ر.ک: لسانی شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۴۰).
۵. ترکیب «بحر ذخار» در موضع دیگری از این کتاب نیز به کار رفته است (ر.ک: ص ۱۵۸).
۶. در موضع دیگری نیز واژه «دستبرد» را به کار برده است (ر.ک: ص ۶۷).
۷. در ثمار القلوب نیز ذیل «کذب مسیلمه» شرح درخور توجهی آمده است (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۴۴۲-۴۴۶).
۸. همچنین در این نسخه «نوشته شد» آمده است.
۹. مصحح به نادرست «نوشتن» ضبط کرده است.
۱۰. واژه «ایقاد» در ضمن بیتی از گلشن بلاغت نیز آمده است (ر.ک: ص ۸۶).
۱۱. «نار» در این جمله به نحوی زائد می‌نماید، زیرا قرینه‌سازی کلام را مختل می‌کند: «مدّت مدید است که چرخ سیتزه‌کار و سپهر عداوت‌شعار، نمرودوار به بادبان حوادث و دعامة هواجس در ایقاد نایره آتشکده هجران و التهاب شواعل هاویه حرمان، سعی موفور و جدّ غیرمحصور به ظهور می‌رساند».

۱۲. یساقی از اصطلاحات دیوانی است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل یساقی).

۱۳. در ادویه قلبیه آمده است: پوشیده نماند که در تفسیر زهر هلاهل اقول بسیار است؛ یکی آنکه هلهل به زبان بعضی از حدود هند، «شیر» را گویند. پس هر زهری را که شیردار بود - یعنی لبنی از وی روان بود - هلاهل باشد. دیگر آنکه تهلهل، سست شدن و بی استحکام گشتن جسم است و از صفات این زهرها آن است که فی الفور این عمل ظاهر می‌کنند. و قول دیگر آن است که صمغ گیاه بیش را هلاهل گویند. و صاحب جامع گوید: هلاهل، صحرایی است که در او بیش می‌روید (ادویه قلبیه ابن سینا، ۱۳۸۷: ۱۶۴ و ۱۶۵).

۱۴. با تشکر از دکتر لیلا عبدی خجسته و دکتر وجیه الدین (استاد پیشین دانشگاه مهاراجا سایاجی گجرات).

۱۵. «خیر محض» در موضع دیگری از گلشن بلاغت نیز آمده است (ر.ک: ص ۱۴۸).

۱۶. بنابراینچه مصحح در حاشیه آورده این ابیات از یوسف و زلیخای جامی است و برابر با همین تصحیحات ما در آنجا ثبت شده است.

۱۷. در دستنویس دیوان هند «چمن» آمده است.

۱۸. بدخوانی «د» به «ر» در این کتاب شواهد بسیار دارد.

۱۹. صورت درست این واژه «تشید» است که پیش تر از آن سخن رانده ایم.

۲۰. در مواضع دیگری گفته است: «و خلیل معراج محبت را که صاحب خوان ولا و داعی کلبه [کعبه؟] رجاست...» (ص ۸۵)، «تا حبیب وادی خلّت و خلیل خوان محبت به قدم صدق و ولا و خطوات مؤدّت و وفا، در طی طریق وثوق و خلوص سعی موفور به تقدیم رساند» (ص ۴۱). خوان از منسوبات حضرت ابراهیم (ع) است زیرا ایشان به مهمان‌نوازی موصوف بوده‌اند و حتی ایشان را «ابوالضیفان» می‌نامیده‌اند: کنیه ابراهیم (ع) است، زیرا او نخستین کسی است که مردم را به مهمانی فراخواند و این شیوه را در میان فرزندان باب کرد. گویند چون او می‌خواست چیزی بخورد کسانش را می‌فرستاد تا میل در میل بروند و مهمانی بجویند تا او با مهمان غذا بخورد (ر.ک: ثعالبی، ۱۳۷۶: ۱۸). خاقانی نیز گفته است:

به خوان معنی‌آرایی براهیمی پدید آمد ز پشت آزر صنعت علی نجار شروانی

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۴۱۴)

گاه براهیم بین گشته براهیم‌وار مکرم اخوان فقر بر سر خوان رضا

(همان: ۳۶؛ ر.ک: مهدوی فر، ۱۴۰۰: ۲۳۵ و ۲۳۶)

۲۱. این «واو» را می توان زائد دانست.

۲۲. در باب این ضبط نادرست پیش تر سخن گفته ایم.

۲۳. واژه ای که اینجا به ذهن خطور می کند، «مقر» است که البته در دستنویس ها دیده نمی شود.

۲۴. در فرهنگ اصطلاحات دیوانی شبه قاره آمده است: در آغاز این واژه به معنی نیازمندی های دربار بود و بعدها باوند «چی» به کسانی اطلاق می شد که این نیازمندی ها را برآورده می کردند، یعنی کرکراچی کسی بود که در حوزه تدارکات فعالیت می کرد (ر.ک: پناهی، ۱۳۹۸: ذیل کرکراق / کرکیراق).

۲۵. ابوریحان در باب اسطرلاب می نویسد: این آلتی است یونانیان را، نامش اسطرلابون ای آیینة نجوم. و حمزه اسپاهانی او را از پارسی بیرون آورد که نامش «ستاره یاب» است و بدین آلت دانسته آید وقت ها، آنچه از روز و شب گذشته بود به آسانی و غایت درستی. و نیز دیگر کارها از بسیاری نتوان شمردن. و این آلت را پشت است و شکم و روی و اندام های پراکنده. و ایشان را سر به هم آرد قطبی که به میان اوست. و برین آلت صورت هاست و خط ها. و هر یکی را نامی است و لقب نهاده مردانستن را. جمله اسطرلاب گرد است و از گردی او به یکی جای افزونی دارد بیرون آمده نامش کرسی و اندرو سولاخی است آویزه او و حلقه ای اندر وی. و به مرکز اسطرلاب سولاخی است و اندرو قطب همی گردد. و اندر قطب اسبکی همی درآید تا قطب بدان بتواند داشتن آنچه بدو اندر آمده است. و بر پشتش پاره ای است دراز چون مسطره و بر قطب همی گردد نامش عضاده. و بهر دو سرش نوک های تیز بیرون آمده و هر دو را مری های عضاده خوانند. و فروتر از آن سوی میانه دو پاره است چهار سو و بر روی عضاده بر پای خاسته نامشان لینه ای خشتک و نیز هدفه خوانند ای نشانه ای که بر او تیز زنند. و به میان هر یکی از این دو خشتک، سولاخکی است تنگ، نامش سولاخ شعاع و گرنیز گویی سولاخ نگریستن شاید. و اما روی اسطرلاب آن است کز آن سوی پشت اوست. و گرد بر گرد او دیوارکی است نامش حجره. و اندرونش بر روی صفیحه ای است دریده، نامش عنکبوت و نیز شبکه گویند. و اندر این دایره ای است تمام و بر وی نام های دوازده برج نبشته و نامش منطقه البروج. و ز او از سر جدی چیزکی تیز بیرون آمده است خرد نامش مری مطلق بی صفت. و چون عنکبوت را بگردانی همیشه این مری مر حجره را بیسواد. و گرد بر گرد منطقه نوک های تیز است بیرون آمده از پاره های چون سه سو و نام کواکب ثابته بر آن نبشته و آن سرک های تیز را مری های کواکب خوانند. و چون فرس از قطب بیرون آری عنکبوت و صفیحه ها جدا شوند و این صفیحه ها زیر عنکبوت باشد. هر روی از آن عرض شهری را کرده یا عرض اقلیمی را (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۸۵-۲۸۹؛ ر.ک: ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۱۱۵-۱۱۸؛ رازی، ۱۳۸۲: ۱۳۶-۱۳۸).

قرآن کریم.

ابونصر قمی، حسن بن علی، (۱۳۷۵)، المدخل الی علم احکام النجوم، مترجم ناشناخته، تصحیح جلیل اخوان زنجانی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب / علمی و فرهنگی.

الاخوینی البخاری، ابوبکر بن ربیع، (۱۳۴۴)، هداية المتعلمين فی الطب، تصحیح جلال متینی، چاپ اول، مشهد: دانشگاه مشهد.

ادویه قلبیه ابن سینا، (۱۳۸۷)، شرح و تفسیر یاری گردان از سیدحسین رضوی برقی، چاپ اول، تهران: نشر نی.

الاصفهانى، حمزة بن الحسن، (۱۴۰۹)، سوانر الأمثال علی أفعال، تحقیق فهمی سعد، الطبعة الأولى، بیروت: عالم الكتب.

ابوالمعالی، محمد بن عبدالله، (۱۳۷۶)، بیان الأدیان، به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی، چاپ اول، تهران: روزنه.

بلیانی، تقی الدین، (۱۳۸۹)، عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تصحیح ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب / کتابخانه مجلس.

بوشنجی، ابوالحسن بن الهیصم، (۱۳۸۴)، قصص الأنبياء، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری، تصحیح سیدعباس محمدزاده، چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

-----، (۱۳۸۶)، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: نشر هما.

-----، (۱۳۸۳)، الصيدنة فی الطب، ترجمه باقر مظفرزاده، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.

پناهی، ثریا، (۱۳۹۸)، فرهنگ اصطلاحات دیوانی شبه قاره (عصر اکبرشاه)، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد، (۱۳۷۶)، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، پارسی برگردان رضا انزایی نژاد، چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

جرجانی، اسماعیل بن الحسن، (۱۳۸۵)، الأغراض الطیبة و المباحث العلائیه، تصحیح حسن تاج بخش، جلد دوم، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم.

حسینی اشکوری، سیدجعفر، (۱۳۸۴)، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه اصفهان، اصفهان: دانشگاه اصفهان با همکاری مجمع ذخائر اسلامی.

الحموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۳۹۷)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر.

-----، (۱۳۸۰)، معجم البلدان، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: سازمان فرهنگی کشور.

خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، (۱۳۷۴)، دیوان، تصحیح سیدضیاء الدین سجادی، چاپ پنجم، تهران: زوار.

الخزاعی النیشابوری، حسین بن علی، (۱۳۷۷)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر شیخ ابولفتوح رازی، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

الخوارزمی، محمد بن عباس، (۱۴۲۴)، الأمثال المولدة، تحقیق محمد حسین الأعرجی، ابوظبی: المجمع الثقافي. دانش پژوه، محمدتقی، (۱۳۶۴)، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه تهران.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، لغت نامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

رازی، شهرمدان بن ابی الخیر، (۱۳۸۲)، روضة المنجمین، تصحیح و تحقیق جلیل اخوان زنجانی، چاپ اول، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی / میراث مکتوب.

سیبویه، ابی پسر عمرو بن عثمان (۱۴۰۸)، الكتاب (کتاب سیبویه)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، القاهرة: الخانجی.

العسکری، أبو هلال، (۱۹۸۸)، جمهرة الأمثال، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم و عبد المجید قطامش، الطبعة الثانية، بیروت: دار الفکر.

قضاعی، محمد بن سلامة، (۱۳۶۱)، شرح فارسی شهاب الأخبار (کلمات قصار پیامبر خاتم)، تصحیح سید جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

قزوینی، زکریاء بن محمد، (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح سید محمد شاهمرادی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

کرمی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، «معرفی شرح عبدالوهاب حسینی بر اشعار خاقانی»، آشنا، سال چهارم، شماره بیست و دوم، فروردین و اردیبهشت: ص ۸۴-۹۰.

کوشیار بن لبنان، (۱۳۹۲)، رساله اسطرلاب کوشیار گیلانی، به کوشش محمد باقری، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.

لسانی شیرازی، (۱۳۹۲)، دیوان، تصحیح محمد حسین کرمی، چاپ اول، شیراز، دانشگاه شیراز.

محمدی فشارکی، محسن، (۱۳۸۶)، «قصیده ترساییه و نخستین شرح آن»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، شماره چهارم، زمستان: ص ۲۱۷-۲۵۶.

معموری، عبدالوهاب بن محمد، (۱۳۹۷)، گلشن بلاغت، تصحیح نیلوفر محمدی، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

معین، محمد، (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی، چاپ بیست و سوم، تهران: امیرکبیر.

مهدوی فر، سعید، (۱۴۰۰)، «مضامین ابراهیمی در دیوان خاقانی»، آینه پژوهش، سال سی و دوم، شماره دوم، خرداد و تیر: ص ۲۱۹-۲۴۳.

وطواط، رشید الدین، (۱۳۶۵)، مطلوب کل طالب، تصحیح محمود عابدی، چاپ اول، قم: بنیاد نهج البلاغه.

هروی، موفق الدین ابومنصور علی، (۱۳۸۹)، الأینه عن حقایق الأدویه (روضه الانس و منفعة النفس)، تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.